

بار و آیین آن در ایران

(۲)

۹ - از راه تاریخ بیهقی دربارهٔ بار و تشریفات آن در زمان غزنویان بویژه در دربار مسعود آگاهی بیشتر و دقیقتری داریم و از آن جا که گزارش ابوالفضل بیهقی دیده‌های خود اوست که با دقت و امانت شرح داده است، گزارش او برای تأیید برخی از جزئیات پیشین و تکمیل تاریخچهٔ بار دارای اهمیت بسیار است.

در دربار مسعود تشریفات بار بعهدهٔ گروهی بود که آنها را حاجب و رئیس آنها را حاجب بزرگ و شغل او را حاجب بزرگی می‌نامیدند، ولی بیهقی گاهی از آنها به نام مقدم حاجبان و زعیم الحجاب نیز نام می‌برد. ۱۳۰ حاجبان جامه‌ای سیاه برتن و کلاه‌ی دو شاخ بر سر و کمربند زرین بر میان داشتند. ۱۳۱ رنگ سیاه و یژهٔ جامهٔ حاجب سلطان بود. حاجب وزیر و بزرگان دیگر جامهٔ رنگین برتن داشتند. ۱۳۲ حاجبان در زمان غزنویان مانند زمان سامانیان و دستگاه خلافت بیشتر از ترکان بودند و برخلاف همکاران ساسانی و هخامنشی خود اصل و نسب درستی نداشتند، بلکه بیشترشان غلام یا غلام‌زاده بودند و حتی برخی از آنها سپاهی هم نبودند. برای نمونه طغرل و ایاز و نوشتگین هر سه غلام‌بچه‌های زیبایی بودند که نخست ساقی و معشوق سلطان محمود بودند و سپس به مقامات مهم ترقی کردند و از میان آنها طغرل به شغل حاجبی رسید. ۱۳۳ همچنین قراتگین نخست غلام مسعود بود و سپس حاجب او شد. ۱۳۴ از این چند مورد گذشته بیشتر آنها از مردم سپاهی بودند و قدرت آنها بسیار بود و اغلب در امور کشور و حتی تعیین جانشین سلطان دست داشتند. ۱۳۵ برای مثال هنگام مرگ محمود، حاجب او علی قریب پیشکار بود تا محمد پسر محمود از گوزگانان رسید و بجای پدر نشست. ۱۳۶ بعداً مسعود با کمک همین حاجب و برادر او منگیتراک برادر خود محمد را براند و منگیتراک را بدین پاداش مقام حاجبی داد، ولی حاجب بزرگ تا مدتی همچنان علی قریب بود. ۱۳۷ همچنین

اتفاق می افتاد که حاجبان برای ییگانه نیز جاسوسی می کردند. ۱۳۸ در دوره غزنوی وظیفه بردن اشخاص به جامه خانه و خلعت پوشاندن نیز با حاجب بود ۱۳۹ و گاه حاجبان به مشاغل دیگری چون شحنگی و جامه داری و سپهسالاری نیز می رسیدند. ۱۴۰

مسعود در غزنه کوشکی ویژه روزهای بار ساخت که ساختمان آن در سال ۴۲۷ پایان رسید ۱۴۱ و سه سال هم صرف ساختن تخت و دیگر تزیینات آن شد و سرانجام در ۲۱ شعبان ۴۲۹ (برابر ۲۹ مه ۱۰۳۸) بمناسبت پایان کار کوشک در آن جا بار داد. بیهقی در شرحی که از این بار داده است ما را از تزیینات تالار بار آگاه می سازد. بنا بر گزارش او تخت سلطان همه از زر سرخ و گوهرنشان بود و بر روی آن صورتها ساخته بودند. بر روی تخت شادروان کوچکی از دیبای رومی گسترده بود و چهار بالش زرباف و آکنده به ابریشم در پشت و دو بالش بر چپ و دو بالش بر راست آن نهاده بودند. زنجیری زراندود (گردیزی: زرین) از سقف آویخته بود که تا نزدیکی تخت می رسید و تاج بر آن بسته بود (بنا بر گزارش گردیزی وزن تاج هفتاد من بود و آن را از زر و گوهر ساخته بودند). چهار تنلیس بشکل آدمی و با دستهای افراشته بر چهار پایه تخت استوار کرده بودند و این تنلیسها تاج را با دستهای خود گرفته بودند، بگونه ای که چون سلطان بر تخت می نشست تاج بالای سر او قرار می گرفت، ولی «از تاج بر سر زنجی نبود»، یعنی از شیوه آویختن تاج در دربار ساسانیان تقلید شده بود. تالار بار را با فرشها و دیباهای رومی زرباف و بوقلمونهای ۱۴۲ زرباف آراسته بودند و در آن سیصد و هشتاد مجلس خانه ۱۴۳ از زر نهاده بودند که هریک گزی ۱۴۴ درازا و کمی کمتر پهن داشت و بر روی آنها کافور و مشک و عود و عنبر بود و میزی هم در جلوی تخت سلطان بود که روی آن پانزده یاقوت و زمرد و پیروزه دیده می شد. ۱۴۵

تشریفات باردادن و بار یافتن چنین بود که پس از آن که سلطان بر تخت می نشست و دیگر درباریان برجای خود قرار می گرفتند، دو حاجب بازوی بارخواه را می گرفتند و چند حاجب پیشاپیش او روانه می شدند و او را تا میانه تالار می بردند. سپس چند حاجب دیگر به پیشواز بارخواه می آمدند و او را پیش تخت سلطان می بردند. ۱۴۶ بارخواه یک بار و گاه سه بار ۱۴۷ زمین را می بوسید و اگر مورد توجه سلطان بود افتخار دستبوسی و تخت بوسی هم می یافت ۱۴۸ و هنگام بازگشت نیز باز زمین را می بوسید. ۱۴۹ اگر در بار سلطان شاه دیگری هم بود ممکن بود که بارخواه در برابر او نیز زمین را ببوسد. ۱۵۰ بارخواه سخن خود را با زندگانی خداوند دراز باد آغاز می کرد. ۱۵۱ در تالار بار حاضران مناسب مقام خود در جای معینی می نشستند یا می ایستادند. برای مثال در یکی از بارهای مسعود

که در منوم ذی القعدة ۴۲۱ (دوم نوامبر ۱۰۳۰) برگزار شد، خوارزمشاه بر دست راست سلطان، یوسف عم مسعود روبروی او (رو به سلطان) و حاجب بزرگ که در آن زمان در مقام دیگری بود در سمت چپ او نشسته بودند.^{۱۵۲} در بار دیگری که مسعود برای پذیرفتن رسول خلیفه داد تنها وزیر او در پیش او نشسته بود و دیگر بزرگان همه ایستاده بودند.^{۱۵۳} هرگاه سلطان با یکی از حضار کاری داشت او را پیش می خواند و سخنی که داشت می گفت و آن شخص پس از شنیدن سخن سلطان زمین را می بوسید و دوباره به جای خود باز می گشت.^{۱۵۴} و پس از پایان بار (بارگستن) اگر سلطان با کسی سخنی محرمانه داشت اشاره می کرد که او بماند.^{۱۵۵}

گویا در دربار غزنویان برخلاف زمان سامانیان و عباسیان در میان تالار پرده ای میان سلطان و بارخواهان نبود و در هر حال بیهقی با این که این رسم را می شناخت،^{۱۵۶} در شرحهای فراوانی که از بارهای مسعود دارد، هیچ اشاره ای به این رسم نکرده است و محتملاً در دربار سامانیان و دیگر سلسله های ایرانی دوره اسلامی نیز این رسم رعایت نمی گشت، بلکه گاه تنها پرده ای بر دربار می آویختند که هرگاه برکنار می زدند نشان آن بود که آن روز بار هست.^{۱۵۷}

بارخواه با خود هدایایی نیز برای سلطان می آورد که هنگام بار آن را پیش تخت می نهادند.^{۱۵۸} برای مثال هدایایی را که خلیفه برای مسعود فرستاده بود، رسول او در مجلس بار از صندوقها درآورد و نشان داد و آنها را بر دست راست تخت نهادند.^{۱۵۹} و نیز رسم بود که هنگامی که بارخواه برای رفتن به بار از خانه بیرون می آمد، هدایای او را پیشاپیش او بر حیوانات بارکش می نهادند و برخی را کارکنان خزانه سلطان بر روی سر می گرفتند و به بارگاه می بردند.^{۱۶۰} و این همان رسمی است که نمایش آن را بر روی پله های آپادانا می بینیم و در مورد دربار تیمور و صفویه نیز گزارش شده است.

اگر بارخواه دارای مقام مهمی بود گروهی به پیشواز او می رفتند و اگر او از راه دور می آمد نخست چند روزی می آسود و حمام می کرد و سپس به حضور سلطان بار می یافت. برای مثال هر بار که رسول خلیفه به دربار مسعود می آمد شهر را آیین می بستند و گروهی از بزرگان یکی دو فرسنگ به پیشواز او می رفتند و پس از آن که دو یا سه روز یا یک هفته می آسود سلطان او را بار می داد.^{۱۶۱} همان گونه که در مورد عباسیان و سامانیان دیدیم در دربار مسعود نیز فریفتن اشخاص به بهانه بار یافتن و توقیف یا کشتن آنها رسم بود. برای نمونه علی قریب حاجب بزرگ را فریفته به بار کشتاندند و حتی او را بر دست چپ سلطان هم نشانند، ولی پس از آن که از بار بیرون رفت او را دستگیر

کردند و جامه حاجبی را از تن او بیرون کشیدند. ۱۶۲ بیهقی این خدعه را با خدعه ای که در سال ۱۳۷ در دربار منصور خلیفه عباسی با ابومسلم زدند مقایسه کرده است. ۱۶۳ همچنین پس از آن که آلتوناش شاه خوارزم را با همین خدعه فریفته و به غزنه کشاندند و با تجلیل تمام او را باردادند، پس از آن مدتی او را در غزنه نگهداشتند و از بازگشت او به کشورش جلوگیری کردند. ۱۶۴

بر طبق گزارش بیهقی مسعود هنگام جلوس به تخت عهد می کند که هر هفته دوبار مظلوم خواهد بود که منظور از آن بارعام و رسیدگی به شکایات است. ۱۶۵ این که مسعود به عهد خود وفا کرده و واقعاً هفته ای دوبار بارعام داده بوده باشد محتمل نیست. ولی از گزارش بیهقی پیداست که مسعود بیشتر روزها برای رسیدگی به امور به بار می نشست، مگر روزهایی که در سفر یا شکار می گذراند ۱۶۶ و یا بیمار ۱۶۷ یا عزادار ۱۶۸ بود و در این روزها اعلام می کردند که بار نیست. این گونه بارهای هر روزی چه عام و چه خاص البته با تشریفات ساده تری برگزار می شد. در عوض بارهایی که بمناسبت جشنهای نوروز و مهرگان و سده و یا پذیرفتن شاهان یا فرستاده های آنها داده می شد بسیار پر تجمل بود. بویژه باری که مسعود بمناسبت پذیرفتن رسول خلیفه قادر در رمضان ۴۲۱ (ژویه ۱۰۳۰) و باری که بمناسبت پذیرفتن رسول خلیفه قائم یک بار در یکم محرم ۴۲۳ (۱۹ دسامبر ۱۰۳۱) و بار دیگر در ربیع الاخر ۴۲۴ (مارس ۱۰۳۳) در نیشابور ۱۷۱ داد بسیار پر تشریفات برگزار گردید. بیهقی در شرح بار دوم می نویسد: هنگام نزدیک شدن رسول به پایتخت نخست گروهی از «اشراف علویان و قضاة و علما و قضا» به پیشواز او رفتند و کمی پس از رفتن آنها «اعیان درگاه و مرتبه داران» روانه شدند و چون رسول به شهر نزدیک شد سه حاجب و گروهی از بزرگان و ده سرهنگ با هزار سوار از او پیشواز کردند و او را به خانه ای که برای او ترتیب داده بودند بردند. پس از آن که رسول چند روزی بیاسود سلطان بارداد و او را به حضور پذیرفت. در تالار بار، سلطان بر تخت نشسته بود و از بزرگان کشور تنها وزیر پیش او نشسته و دیگران ایستاده بودند. نزدیک تخت سیصد تن از غلامان خاصه با جامه های فاخر و کلاه های دوشاخ و کمر زرو گرز زرین، و تنی چند با کمرهای مرصع ایستاده بودند. در بیرون تالار در دو سوی سرای چهار هزار غلام در قباهایی از دیای شوشتری صف زده بودند که دو هزار تن آنها کلاه دوشاخ و کمر و گرز سیمین داشتند و دو هزار تن دیگر کلاه چهارپرو کمر و کیش و شمشیر و شفا و نیم لنگ و در دست هریک کمائی با سه چوبه تیر. همچنین پنجاه شصت غلام هم بر در سرای ایستاده بودند. در بیرون سرای سپاهی مسلح و پرچم بدست در دو صف ایستاده

بود. سپس رسول را از میان صفی که لشکریان زده بودند گذراندند و در این هنگام آواز بوق و دهل برخاست. رسول در جامهٔ سیاه که نشان عباسیان بود به تالار درآمد. در این وقت حاجب بازوی رسول را گرفت و او را نشانید. نخست سلطان به سخن درآمد و از حال خلیفه جو یا شد و رسول کوتاه پاسخ داد و سخن او را به فارسی ترجمه کردند. سپس وزیر (احمد بن حسن میمندی) نطق کوتاهی به زبان عربی کرد و سخن او را هم به فارسی ترجمه کردند. پس از آن رسول به اشارهٔ وزیر برخاست و به جلوی سلطان آمد و نامهٔ خلیفه را که در کیسه‌ای از دیبای سیاه بود به شاه داد و دوباره به جای خود بازگشت. سلطان دبیر خود (بوهر مشکان) را پیش خواند و نامه را بدو داد. دبیر نامه را گرفت و به پشت رفت و روی به تخت نامه را از کیسه بیرون کشید و خواند و سپس به فرمان سلطان آن را به فارسی ترجمه کرد. پس از آن بارگست و رسول به خانهٔ خود بازگشت. ولی سلطان تا سه روز دیگر همچنان رسول را بار داد و در این روزها دکانهای شهر بسته و تعطیل عمومی بود.

در شرح این بار سخنی از رسم زمین بوسی یا دست بوسی نیست. ولی در شرح بارهای اول و سوم، رسول خلیفه دست سلطان را می‌بوسد و در بار سوم رسول خادمی هم همراه دارد که در واقع جاسوس خلیفه است و او هم زمین را می‌بوسد. در هر حال گویا رسول خلیفه تنها دست سلطان را می‌بوسد و نه زمین را.

۱۰- در آن روز که طغرل بنیانگذار سلسلهٔ سلجوقی در سال ۴۲۹ در نیشابور در کوشک شادباخ بر تخت مسعود غزنوی نشست و بار داد، هنوز چیزی از آیین بار نمی‌دانست و به گفتهٔ بیهقی: «مشتی او باش درهم شده بودند و ترقیبی نه. و هر کس که می‌خواست استاخی می‌کرد و با طغرل سخن می‌گفت.»^{۱۷۲} در آن روز به دستور طغرل امام نیشابور ابوالعلا صاعد را آوردند و او در پای تخت روی بالشی نشست و طغرل را نصیحت کرد که با مردم به داد رفتار کند و طغرل در پاسخ او گفت: «پذیرفتم که بدانچه گفתי کار کنم. و ما مردمان نو و غریبیم. رسمهای تازیکان^{۱۷۳} ندانیم.»^{۱۷۴} ولی دبیری نگذشت که فرهنگی که پیش از آن از امویان عباسیان، و از سبکتگین، مسعود ساخته بود، و پس از آن نیز از چنگیز، غازان و خداوند، و از تیمور، شاهرخ و بایسنقر ساخت، از طغرل «نو و غریب» نیز ملک‌شاه و منجر کرد، هر چند بر سر این سودای هزار ساله مایهٔ خویش را نیز خورد.

نخستین چیزی که طغرل از «رسمهای تازیکان» آموخت همین رسم بار دادن بود. بنا

بر گزارش ابن اثیر طغرل در همان روز که بر تخت نشست وعده داد که به رسم حکام خراسان هفته‌ای دو بار برای رفع مظالم بر تخت بنشیند.^{۱۷۵} در هر حال وقتی در سال ۵۵۵ حکومت سلجوقی از طغرل به جانشین او آلپ ارسلان رسید، دیگر بار کمایش به همان شکوه برگزار می‌شد که در زمان آل بویه یا غزنویان. راوندی مؤلف راحة الصدور (تألیف ۵۹۹) درباره شکوه بر تخت نشستن این پادشاه وصفی کوتاه دارد که گویی تصویر داریوش را بر سنگ نگاشته‌های تخت جمشید در جلوی چشم داشته است: «قدی عظیم داشتی و محاسنی دراز... و کلاه دراز داشتی و بر تخت روز بار سخت مهیب بودی و با شکوه، و از سر محاسن تا سر کلاه او گویند دو گز بودی و هر رسول که پیش تخت او آمدی بهراسیدی.»^{۱۷۶} راوندی چند تن دیگر از شاهان سلجوقی را نیز بخاطر نگهداشتن آیین بار ستوده است. بنا بر گزارش او منجر (۵۱۱ - ۵۵۲) «پیوسته بر تخت نشستی»^{۱۷۷} و ارسلان بن طغرل یکی از سلجوقیان همدان (درگذشت ۵۷۱) به گفته او در نگهداشتن آیینهای درباری از جمله آیین بار در میان سلاجقه پیمائید بود.^{۱۷۸} البته همه شاهان سلجوقی از این بابت یکسان نبودند. برای نمونه ملکشاه بن محمود یکی از سلجوقیان همدان که در سال ۵۴۶ برای چند ماهی حکومت کرد «امرا را بار کمتر دادی»^{۱۷۹} و سلیمان بن محمد یکی دیگر از سلجوقیان همدان (درگذشت ۵۵۶) تنگ‌بار^{۱۸۰} بود. راوندی در آغاز شرح پادشاهی هریک از شاهان سلجوقی نام حاجیان آنها را نیز آورده است و بنا بر گزارش او هریک از شاهان سلجوقی در طول پادشاهی خود چندین حاجب داشتند. راوندی همه جا آنها را حاجب و گاهی باربگ^{۱۸۱} و رئیس آنها را امیر حاجب و گاهی امیر حاجب کبیر^{۱۸۲} و امیر بار^{۱۸۳} و الگ باربگ^{۱۸۴} و شغل آنها را حجابت^{۱۸۵} و امیر حاجبی^{۱۸۶} و باربگی^{۱۸۷} می‌نامد.

حاجیان در زمان سلجوقیان نیز از قدرت بزرگی برخوردار بودند و گاه به مقامهای دیگری چون سپهسالاری و اتابکی و حکومت برخی نواحی می‌رسیدند و مانند دوره‌های پیشین در بسیاری از توطئه‌ها و دسیسه‌ها دست داشتند.^{۱۸۸} همچنین فریفتن اشخاص و کشیدن آنها به بار و سپس دستگیری و کشتن آنها، چنان که در میان عباسیان و سامانیان و غزنویان مرسوم بود، در میان سلجوقیان نیز بی‌مثال نبود.^{۱۸۹} راوندی متأسفانه چیزی از جزئیات مراسم و تشریفات بار در زمان سلجوقیان بدست نمی‌دهد. همچنین از کتاب سیاستنامه تألیف خواجه نظام الملک (مقتول در دهم رمضان ۴۸۵ برابر چهاردهم اکتبر ۱۰۹۲) چیز مهمی از تشریفات بار در زمان سلجوقیان بدست نمی‌آید، بویژه از این رو که چنان که شیوه کلی تألیف این کتاب است همه جا نظریه و عمل به همان گونه در

هم آمیخته‌اند که جمل و حقیقت. با این حال از نوشته او چنین بر می‌آید که در زمان سلجوقیان به بار و تشریفات آن اهمیت بزرگی می‌دادند. از دو فصل نخستین سیاستنامه که مقدمه کتاب‌اند درگذریم، فصل سوم که با آن مطالب اصلی کتاب آغاز می‌گردد، درباره اهمیت به بارنشستن پادشاه است و این فصل با این جمله آغاز می‌شود: «پادشاه باید هفته‌ای دو بار به مظالم بنشیند. بی واسطه.»^{۱۹۰} با این عبارت «بی واسطه» یک بار دیگر به آن نگرانی همیشگی که ما در بخش دوم این مقاله از آن سخن گفتیم اشاره شده است. یعنی این نگرانی که مبدا تشریفات سنگین و دقیق بار و بورژ و وجود حاجبان قدرتمند مانع از آن گردند که دادخواهان بتوانند به حضور شاه برسند. چاره‌ای که مؤلف سیاستنامه برای رفع این نگرانی پیشنهاد می‌کند این است که پادشاه به شیوه بیشتر پادشاهان قدیم ایران در جای بلندی در صحرای پشت اسب نشیند تا دادخواهان بتوانند بدون وجود «درو درگاه و دربند و دهلیز و پرده و پرده‌دار» نزد پادشاه روند. سپس مؤلف همین تدبیر را هم بسنده ندانسته و در آن این خطر را دیده است که حاجبان و مترجمان باز مانع از این گردند که پادشاه از حال دادخواهان آگاه گردد و مثال می‌زند که پادشاهی برای رفع این نگرانی دستور داده بود که دادخواهان که در صحرا گرد می‌آیند جامه سرخ بپوشند و هیچ کس دیگر جامه سرخ نپوشد تا پادشاه آنها را به چشم بشناسد.^{۱۹۱} رسمی که مؤلف سیاستنامه به شاهان ایران قدیم نسبت داده است، در واقع مطالبی است که او در اخبار یعقوب لیث خوانده بود و ما در بخش پنجم این مقاله بدان اشاره کردیم. چون درست پس از این حکایت در یک گزارش جملی درباره ملاقات یعقوب با خلیفه، مطالب دیگری را هم که درباره عدل یعقوب و شیوه باردادن او مشهور بود از سر تعصب مذهبی یا در راه هدف سیاسی خود از یعقوب گرفته و به دشمن یعقوب یعنی خلیفه نسبت داده است. در هر حال راوندی پس از خواندن نظریه نظام الملک گمان کرده است که این شیوه بار واقعاً در زمان این وزیر رسم بود و از این رو درباره ملک‌شاه نوشته است: «اگر متظلم پیامدی او را حجاب نبود. با سلطان مشافهه سخن گفتی و دادخواستی.»^{۱۹۲} ولی در واقع خود نظام الملک نیز از نظریه‌ای که در آغاز کتاب خود آورده است قصد شکستن یا سبکتر کردن تشریفات بار را نداشته است. چون پایینتر در فصل بیست و هشتم کتاب خود ترتیبی را که بارخواهان باید هنگام ورود به تالار بار رعایت کنند برشمرده است: «باردادن را ترتیبی باید: اول خویشاوندان درآیند، پس از آن معروفان حشم، پس از آن دیگر اجناس مردمان. چون همه به یک جا درآیند، میان وضع و شریف فرقی نباشد. و نشان بار آن باشد که پرده بردارند. و نشان آن که راه نبود جز کسی را که

خوانند، علامتش آن بود که پرده فرو گذارند، تا بزرگان و سران سپاه کس به درگاه فرستند و بدین علامت بدانند که بار هست یانه. که بر بزرگان و سران هیچ از آن سخت‌نباشد که به درگاه آیند و پادشاه را نادیده بازگردند. و چون به دفعات بیایند و پادشاه را نبینند، بر پادشاه بدگمان شوند و بدستگالیدن آغازند.^{۱۹۳} و سپس در فصل سی ام کتاب تأکید کرده است که در تالار بار هر کس باید جای خود را بشناسد: «ترتیب ایستادن بزرگان و کهتران و بندگان باید که پدیدار باشد و هریکی را جایی معلوم، که ایستادن و نشستن در پیش ملوک هر دو یکسان است... در ایستادن همان ترتیب نگاه باید داشت که در نشستن. و کسانی که از خواص معروف باشند نزدیک تخت و گرداگرد تخت ایستند چون سلاحداران و ساقیان و مانند این. و اگر کسی خواهد که میان ایشان بایستد، حاجب درگاه او را دور کند. و همچنین اگر میان هر گروه بیگانه‌ای و نااهلی افتد، بانگ برزنند و نگذارند.»^{۱۹۴} البته در نظریات او در این جا نیز مثل جاهای دیگر کتاب مطالب ضد و نقیض کم نیست. ولی اصل نظریه او دربارهٔ بار این است که او از یک سو خلاف عقیدهٔ راوندی که می‌گوید «حاجب سیاست افزاید»^{۱۹۵} و: «حاجب نشان پادشاست»^{۱۹۶} موافق با کاستن قدرت حاجبان است و تقریباً وجود آنها را زائد می‌داند، ولی نه از سر عدالتخواهی، بلکه به دستاویز عدالتخواهی بمنظور کاستن از نفوذ حاجب که بزرگترین رقیب سیاسی وزیر بود. ولی از سوی دیگر معتقد است که باید دیگر تشریفات بار خاص حفظ شود و دربار خاص تنها بزرگان کشور راه داشته باشند و آنها هم جای خود را بشناسند. به نظر او مردمان عام اگر اصلاً به بارگاه نیایند و در بارگاه بارعام داده نشود، بلکه بجای آن هر چند یک بار پادشاه به صحرا رود و بارعام دهد بهتر است. این که این نظر او نیز خلاف آنچه او می‌نماید از سر عدالتخواهی نسبت به مردم طبقات پایین نیست، بلکه بهانه‌ای برای دور کردن آنها از بارگاه است، از این جا روشن می‌گردد که در جای دیگر کتاب خود جمع شدن دادخواهان را بر درگاه کاری ناپسند می‌داند و می‌نویسد: «همیشه خلقی بسیار از متظلمان بر درگاه مقیم باشند، و هر چند قصه را جواب می‌یابند نمی‌روند. و هر غریبی و یا رسولی که بدین درگاه می‌رسد و این فریاد و آشوب می‌بیند، چنان می‌پندارد که بر این درگاه ظلمی عظیم می‌رود بر خلق»^{۱۹۷} و پیشنهاد می‌کند که دادخواهان از میان خود پنج تن نماینده برگزینند و به بارگاه بفرستند، که البته از نظر رسوم اداری نظری پسندیده است، ولی باز از سوی دیگر و در جایی دیگر افسانهٔ زنجیر عدل انوشروان را آورده است^{۱۹۸} که نقیض نظر پیشین است. تنها مطلبی که دربارهٔ بار در این کتاب می‌خوانیم بدون آن که چند صفحه دیگر به نقیض

آن برنخوریم، عقیده مؤلف در سود فراخ باری، یعنی بسیار به بارنشستن پادشاه، و زیان تنگ باری، یعنی کم به بارنشستن او برای کشور است.^{۱۹۹} ولی در این جا نیز نظر او بیشتر متوجه بار یافتن وزیر است. چرا که هر چه وزیر بیشتر به حضور پادشاه رسد از فرصت دیگران برای نفوذ در پادشاه و بدگویی از وزیر خواهد کاست. بطور کلی می توان گفت که در نظر این ماکیاولیست ایرانی تاریخ و اخبار و ملیت و اخلاق و مذهب و ادب و آیین و رسوم هیچ یک برای خود اعتبار و ارزش ذاتی ندارند، بلکه همه وسیله اند برای حفظ قدرت حاکم که قدرت خواجه باشد. از این رو خواجه حق مشروع خود می داند که در همه این امور دست تصرف برد و آنها را با سیاست خود سازگار سازد.

اگر نه در دربار سلجوقیان، ولی در زمان آنها و در دربار تاج الدین ابوالفضل نصر بن احمد امیر سیستان شاهد باری با تشریفات مفصل هستیم که این امیر در ۲۲ ربیع الآخر ۴۴۸ (برابر ۸ ژوئیه ۱۰۵۴) بمناسبت آمدن فرستاده چغری بگ برادر طغرل بگ داد. در آن روز بر سر راه فرستاده چغری از رود هیرمند تا شهر سه هزار مرد از سر تا پا مسلح ایستاده بودند و بر هر کنگره ارگ نیز یک تن در سلاح ایستاده بود، هنگام ورود رسول حاجب با پنجاه سوار به پذیره او رفت و او را به شهر آورد و رسول و حاجب به باغ میمون که محل بار بود رفتند و در آنجا امیر در خنجر کرکین (محملاً گشته تخت زرین است) نشسته بود و صد و پنجاه غلام بچه در پیش او خدمت می کردند و دو یست تن از نگهبانان او در سلاح تمام ایستاده بودند و رسول چون به حضور امیر رسید زمین را بوسید.^{۲۰۰} این شرح کوتاه نشان می دهد که آیین بار حتی در دربار فرمانروایان کوچک نیز با تشریفات بزرگ برگزار می گردید و اگر ما همه جا از جزئیات تشریفات آن اطلاع نداریم نه همیشه از نقص تشریفات بار است، بلکه از نداشتن موزخانی چون بیهقی.

۱۱ - در میان مغولان هنگام نشستن خان بر تخت خانی و تشکیل شورای بزرگ که آن را به زبان خودشان قوریلتای می نامیدند، و هنگام صدور قوانین و اجرای محاکمات که آن را یاسا(ق) کردن و یارغو کردن می گفتند، و هنگام برگزاری جشن و مهمانی که طوی (toy) می نامیدند، و هنگام پذیرفتن اشخاص، نوعی بار هم جریان داشت که آیین آن را در زمان حکومت خود در ایران نیز تا مدتها نگهداشتند. اصطلاح تگیشمیشی - و اولجامیشی کردن (یافتن) که در آثار این دوره فراوان بکار رفته است،^{۲۰۱} بمعنی باریافتن به حضور خان و بردن هدایا برای اوست و گاهی مؤلفان این دوره بجای آنها اصطلاحات

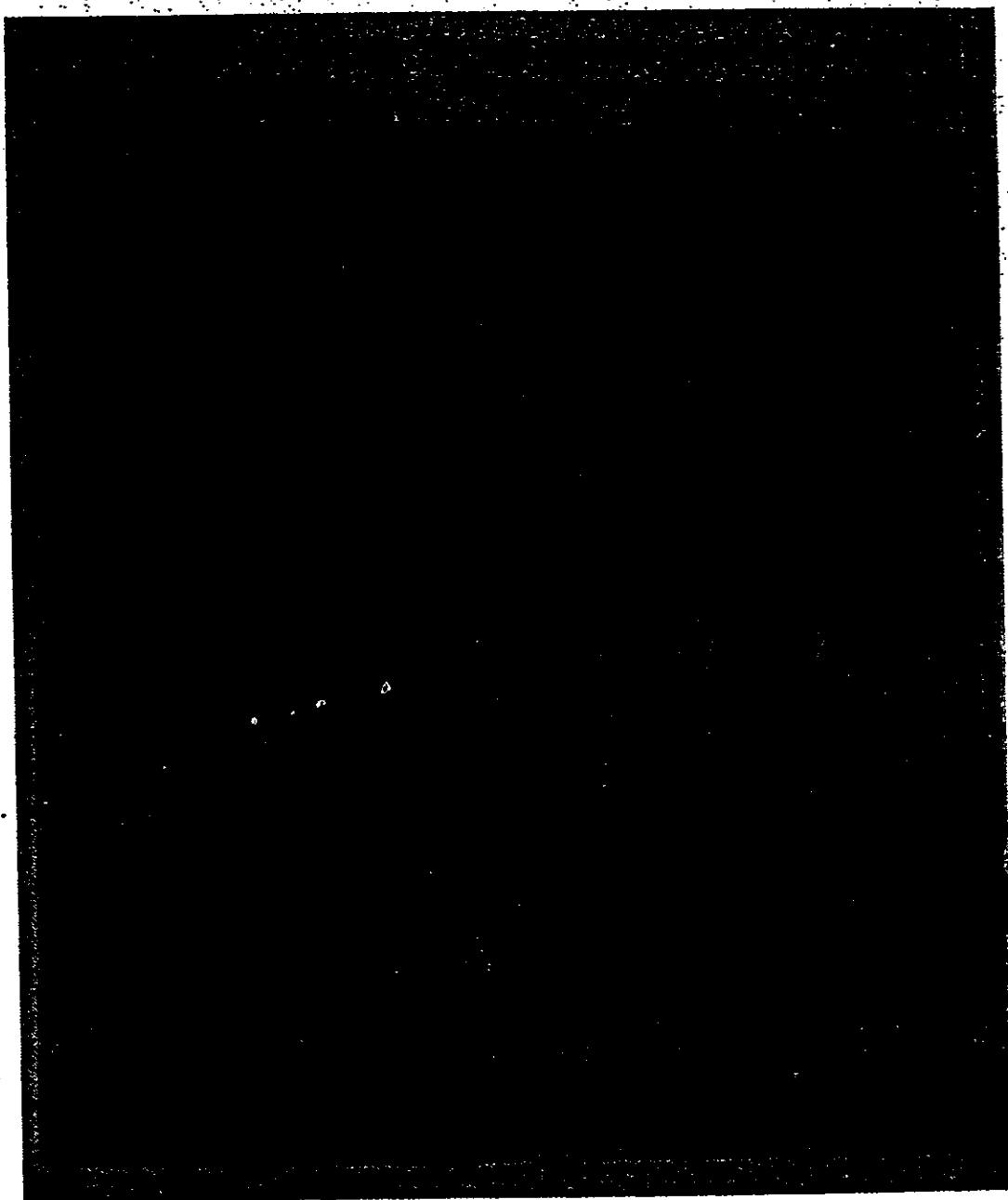
به شرف زمین بوس رسیدن، به بندگی رسیدن، به کرباس رسیدن، به حضرت آمدن، زانو زدن و غیره را بکار برده‌اند.^{۲۰۲} هنگام نشستن خان جدید بر تخت خانی همه خانزادگان و امیران مغول از هر کجا که بودند با پیشکشهای فراوان که به زبان آنها ترغونامیده می‌شد در یورت (yurt) اصلی که محل چادر خان بود^{۲۰۳} جمع می‌شدند و در سراییده‌هایی که برای آنها زده بودند منزل می‌کردند. در مراسم بتخت نشستن گیوک خان در ماه اوت ۲۰۴۱۲۴۶ نزدیک دو هزار خرگاه زدند و از بسیاری مردم خوردنی و نوشیدنی یافت نمی‌شد.^{۲۰۵} یک کشیش مسیحی بنام کارپینی که همراه هیأتی از واتیکان از ۲۲ ژوئیه تا ۱۳ نوامبر ۱۲۴۶ دربار گیوک بود و در این مراسم حضور داشت، در گزارش خود شمار مهمانان خارجی را که از نقاط مختلف آمده بودند چهار هزار تن نوشته و از کمی خوراک که به آنها می‌دادند شکایت کرده است.^{۲۰۶} سپس خانزادگان مغول برای تعیین خان انجمن و شور می‌کردند و گاه این مجلسهای شور چندین روز یا چند هفته بطول می‌انجامید و شرکت کنندگان هر روز با جامه‌ای نو و به رنگی دیگر در مجلس حاضر می‌شدند. بر طبق گزارش جوینی هنگام انتخاب اوگتای قاآن این شورا چهل روز طول کشید و در طی آن خانزادگان هر روز با جامه‌نویی در جلسه شرکت می‌کردند.^{۲۰۷} کشیش کارپینی جلسه مشورتی انتخاب گیوک را چهار روز نوشته و بنا بر گزارش او جامه شرکت کنندگان هر روز به رنگی دیگر بود.^{۲۰۸} پس از توافق بر سر جانشین خان نوبت به قام یعنی شامان قبیله می‌رسید که قاملامیشی کند، یعنی دعا بخواند و ارواح خبیثه را براند و روز سعد را برای بتخت نشستن خان تعیین کند.^{۲۰۹} این روز سعد حتماً بخاطر نیایش خورشید می‌بایست روزی آفتابی می‌بود، و گرنه مراسم به روزی دیگر موکول می‌گردید.^{۲۱۰} سپس دو نفر از خانزادگان مغول که به خان نزدیکتر بودند دست راست و چپ خان را می‌گرفتند^{۲۱۱} و او را بر تخت خانی می‌نشاندند و یکی از خانزادگان به خان کاسه شرابی تقدیم می‌کرد و او را به لقب جدیدش می‌خواند. سپس خانزادگان و امیران کلاهها را از سر می‌گرفتند و کمربندهای گشوده را به روی شانه یا گردن خود می‌آویختند و سه، هفت یا نه بار در جلوی خان زانو و یا به زبان خودشان چوک^{۲۱۲} می‌زدند و خان را تهنیت می‌گفتند.^{۲۱۳} پس از آن به بیرون چادر می‌رفتند و سه بار در برابر خورشید زانو می‌زدند و دوباره به چادر بر می‌گشتند و در کاسه‌های زرین شرابی که در آن زر حل شده بود می‌نوشیدند و آتش می‌خوردند. پس از این مراسم خانزادگان در چپ و راست تخت خان بر نشیمنهایی می‌نشستند و سه روز یا یک هفته جشن می‌گرفتند و نوازندگان در همه این مدت می‌نواختند و خان هدایایی میان

خانزادگان و امیران و بینوایان پخش می کرد.^{۲۱۴} بنا بر گزارش جوینی و رشیدالدین در مراسم بر تخت نشاندن اوگتای قاآن چهل دختر با کره و زیبا از نژاد امیران را با زینت و جامه گرانها و اسبان گزیده «پیش روح» چنگیزخان فرستادند و سه روز برای روان او آتش دادند.^{۲۱۵} خوردن آتش که مایع رقیقی از ارزن بود و نوشیدن شراب آمیخته به زرو فرستادن این چیزها برای خان بمعنی خوردن سوگند و قاداری به خان و پذیرفتن دست نشاندگی او بود.^{۲۱۶} بویژه نوشیدن شراب اهمیت مهم سمبلیک داشت، تا آنجا که اگر در جایی شراب یافت نمی شد، آب در کاسه می کردند و به نیت شراب می خوردند.^{۲۱۷} چادر خان بوسیله نگهبانانی مسلح به شمشیر و تیر و کمان نگهبانی می شد که آنها را کزیک می گفتند و رئیس آنها امیر کزیک مقامی برابر همان امیر حاجب دوره های پیشین را داشت. وقتی خان در خلوت بود جز امیر کزیک و خواجه سرائی هیچ کس حق رفتن پیش او نداشت.^{۲۱۸} کسی که می خواست به حضور خان برسد می بایست قبلاً به امیر کزیک رجوع می کرد و وقت می گرفت. در غیر این صورت هر کس از مرزی معین به چادر خان نزدیک می شد نگهبانان او را به باد کتک می گرفتند.^{۲۱۹} بنا بر گزارش رشیدالدین یک روز که چغتای برادر اوگتای (۶۲۴-۶۳۹) با گروهی از امیران برای رسیدن به حضور خان پیش از وقت بمقرر به چادر خان نزدیک شد، امیر کزیک جریان را به خان گزارش داد و خان برادر خود را بدین گمان که قصد توطئه داشته مورد بازجویی قرار داد.^{۲۲۰} کسانی که به مقام امیر کزیک می رسیدند از میان خانزادگان مغول برگزیده می شدند. مثلاً گیوک خان فرزند اوگتای قاآن خود زمانی امیر کزیک چغتای بود.^{۲۲۱} و بُراق پسر نوه چغتای امیر کزیک قوبیلای قاآن بود.^{۲۲۲} که جوینی او را براق حاجب و شغل او را حجابت و خاص حاجب نامیده است.^{۲۲۳} در دستگاه مغول امیر کزیک مانند بیتکچی (محاسب و دبیر)، قوشچی (بازدار)، سوکورچی (چتربان)، یورتچی (مسئول امور چادرها)، باورچی (شرابدار و آشپز) دارای قدرت بسیار بود و گاه از قدرت خود سوء استفاده می کرد و با ستاندن رشوه برای اشخاص پرلیغ (فرمان) جعلی صادر می کرد و یا در دسیسه ها دست داشت و یا از بارخواهان رشوه می ستاند.^{۲۲۴} در آغاز این بخش گفته شد که تَگیشمیشی و اولجامیشی به معنی رفتن به حضور خان با هدیه است. از این رو بارخواه می بایست با خود هدیه ای می برد و امیر کزیک از این بابت از او پرسش می کرد.^{۲۲۵} در صورتی که خان بارخواه را می پذیرفت بارخواه می بایست قبلاً از میان دو آتش بگذرد تا اگر قصد بدی به خان داشت آتش آن را قاش سازد.^{۲۲۶}

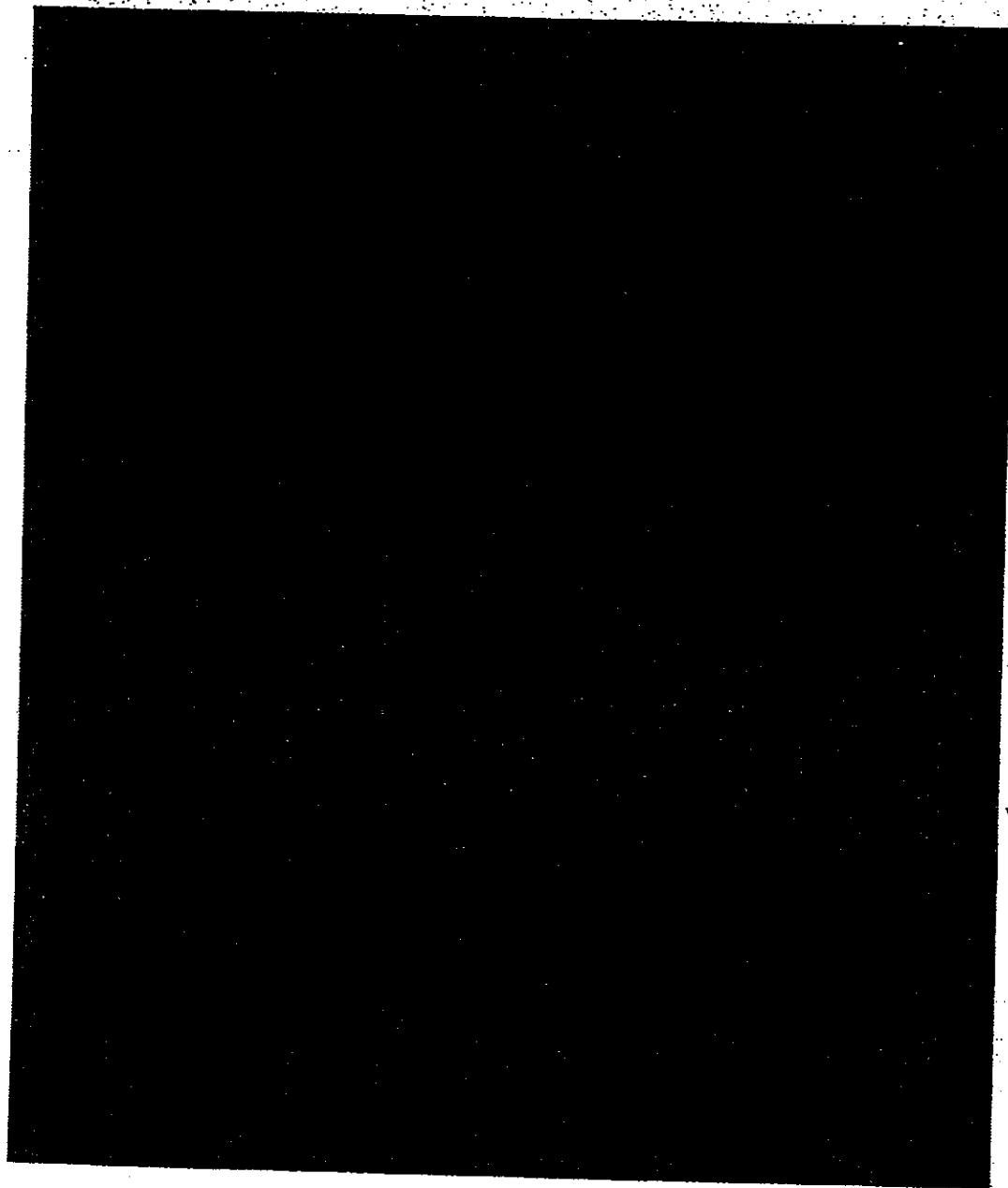
همان گونه که اشاره شد خرگاه مغولان را یورت می گفتند و هر یورت مرکب از

چندین سرافرده بود که آن را اردو می‌نامیدند و اردوی خان جای بسیار بزرگی بود که اردوی بزرگ نامیده می‌شد. بنا بر گزارش کارپینی چادر گیوک گنجایش دو هزار تن داشت و چادری بود بسیار زیبا به رنگ ارغوانی که دیوارهای آن با تصاویر رنگی زینت یافته بود و پایه‌های چوبی چادر را با برگ‌هایی از زر پوشانده بودند. پارچه درونی چادر از پارچه‌های گرانبها و گاه از کتان یا نمد سفید بود.^{۲۲۷} در درون چادر در نزدیکی در طرفه‌ای از زر و نقره با نوشابه گذاشته بودند.^{۲۲۸} امیر ارغون در ذی حجه ۶۵۳ (برابر ژانویه ۱۲۵۶) چادر بزرگی با مجلس خانه (میز) مناسب آن و آب‌خوریهای زر و سیم به هلاکوپیشکش کرد. پارچه این چادر از کرباس با نقشهای لطیف بود و از بس بزرگ بود به خیمه هزارمخ شهرت داشت (تصویر ۱۱).^{۲۲۹} در میان چادر سکویی بود که در سه جا از جلو و یک جا از پشت پله می‌خورد. پله میانی در جلوتنها به خان و پله‌های چپ و راست آن به بزرگان دربار او و پله پشتی به مادر و زنان و خویشان او اختصاص داشت. در بالای سکوتخت خان قرار داشت که در ساخت آن عاج و زر و سیم و گوهرهای گوناگون بکار رفته بود.^{۲۳۰} بر روی تخت فرشی انداخته بودند و بر روی نشیمن آن و چپ و راست بالشهایی نهاده بودند.^{۲۳۱} هنگام بار خان بر روی تخت می‌نشست و کمی پایینتر از او خاندادگان و امیران روی نشیمنهایی می‌نشستند و در پشت او گروهی در چپ و راست او می‌ایستادند. در مراسم بار خان، زنان او نیز گاه حضور داشتند و زن اول او در پهلوی خان روی تخت می‌نشست و در دست چپ تخت دیگر زنان و دختران او نشسته یا ایستاده حضور داشتند. مادر خان و محتملاً زن اول او نیز خود بار می‌دادند و بیگانگان را به حضور می‌پذیرفتند. چنان که مثلاً مادر گیوک هیأت و اتیکان را در چادر زیبای خود بار داد.^{۲۳۲} در دستنویسهای جامع التواریخ و تاریخ جهانگشای تصویرهایی از بر تخت نشستن خانهای مغول هست که تشریفات بار و تزینات درون چادر را بصورتی که کارپینی کشیش شرح داده است نشان می‌دهند. در این تصویرها خان چهار زانو بر تخت نشسته و به بالشی تکیه زده است و کسانی که در حضور او هستند از مرد و زن در حالتی نشسته و ایستاده و زانو زده دیده می‌شوند و در یکی از آنها زن خان در روی تخت در کنار خان نشسته است و در یکی دیگر در پایین تخت خان دو بالش کوچک نهاده‌اند که هنگام زانو زدن زانوهای را بر آن گذارند (تصویر ۱۰).^{۲۳۳}

بارخواه از در شرقی وارد خرگاه می‌گشت (در غربی تنها برای ورود خان بود) و هنگام ورود می‌بایست چهار بار به زانوی چپ خم گردد و پس از آن که از چند دهلیز می‌گذشت به چادر خان می‌رسید.^{۲۳۴} هنگام ورود بارخواه به چادر خان یک نفر معرف



تصویر ۱۰ - باردردربارتوبن توشی بن چنگیز. تصویرهای ۱۰ و ۱۱ از یک دستویس کهن جامع التواریخ اند، متعلق به کتابخانه ملی پاریس.

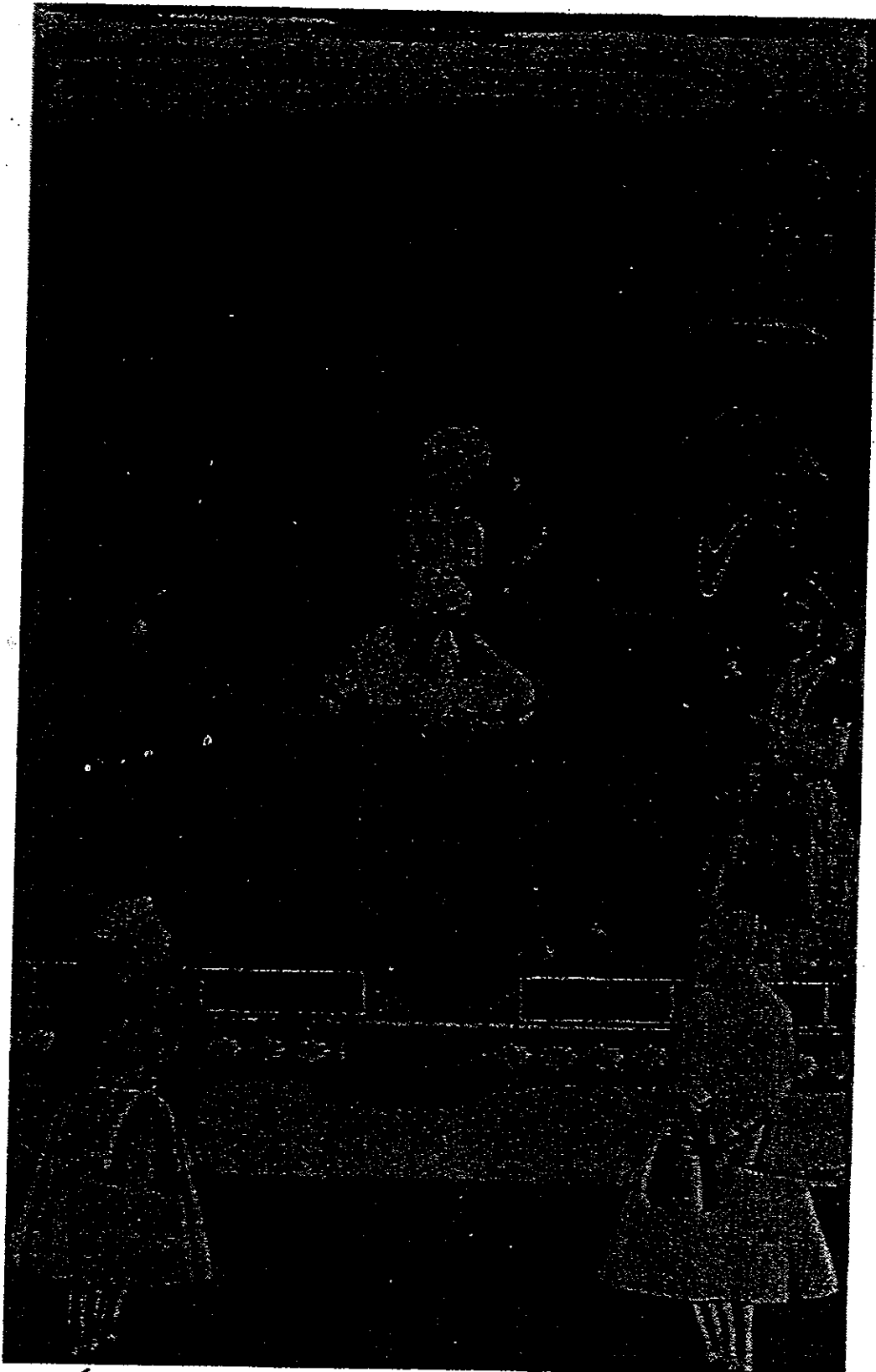


تصویر ۱۱ - پرتخت نشستن ملاکو (۶۵۴ - ۶۶۳) در خیمه بزرگ هزارمویی

که شغلی نظیر Nomenclator در رُم داشت نام و عنوان و حتی خدمات بارخواه و نام کسی را که احیاناً بارخواه از سوی او می آمد با صدای بلند در حضور خان و بزرگان بارگاه او می خواند.^{۲۳۵} اگر بارخواه زبان مغولی نمی دانست مترجمی برای او می آوردند.^{۲۳۶} بنا بر گزارش کارپینی کشیش، خان هنگام بار بسیار جدی بود و نمی خندید و هنگام سخن هیچ گاه مستقیم یا مخاطب سخن نمی گفت بلکه در گفتگو کس دیگری میانجی خاموش بود که خان بدو می نگریست و با دیگری سخن می گفت.^{۲۳۷}

مغولان بر خلاف غزنویان که در دستگاه سامانیان بزرگ شده بودند، و برخلاف سلجوقیان که برخی آداب ایرانی را از غزنویان و شاهان خوارزم دیده بودند، آشنایی مهمی با آداب ایرانی نداشتند و آنها با اعتقاد محکم به دین و آداب و زبان خود قصد مغولی کردن سرزمینهای تصرف کرده را داشتند. از این رو اگرچه در زمان حکومت خود در ایران در دستگاه خود وزیران و دانشمندان ایرانی داشتند، ولی بر خلاف عباسیان و سلسله های ترک تراد ایرانی بیشتر امور دولتی و مهمتر از آن تربیت خاندانان مغول در دست خود مغولان بود و بدین ملاحظات حکومت مغولان را در ایران باید بیشتر با دوره امویان مقایسه کرد. لذا فرهنگ ایران نیاز به زمان بیشتری داشت تا کسانی را که به قصد مغولی کردن ایران آمده بودند نخست ایرانی کند تا بعد خود حامل فرهنگ ایران به سرزمین هند گردند. فرهنگ ایران در حدود نیم قرن حکومت خانان بزرگ در حالت دفاعی محض بود و تقریباً با آغاز حکومت ایلخانان جریان ایرانی کردن مغولان کم کم آشکار گردید. روز چهارم شعبان ۶۹۴ (برابر ۱۹ ژوئن ۱۲۹۵) را که در آن غازان با جمله امیران خود به دین اسلام گروید^{۲۳۸} باید تاریخ مهمی در توفیق قطعی فرهنگ ایران بشمار آورد. غازان نخست به مذهب حنفی^{۲۳۹} و پس از آن به مذهب تشیع درآمد.^{۲۴۰}

غازان در همان سال که به دین اسلام گروید، یک بار در روزبه تخت نشستن خود در ۲۳ ذی القعدة (برابر ۴ اکتبر)^{۲۴۱} و بار دیگر در هشتم ذی الحجه (برابر ۱۹ اکتبر) دستور داد که بتخانه ها و کلیساها و کنیسه ها را ویران کنند و بتها را بشکنند و بر سر چوب بندند و گرد شهر بگردانند^{۲۴۲} و منظور از شکستن بتها بویژه بتهای مغول بود. همچنین برادر و جانشین او محمد اولجایتو مشهور به خربنده یا خدابنده نخست به مذهب حنفی و سپس به مذهب شافعی و سر انجام در سال ۷۰۹ به مذهب شیعه دوازده امامی گروید.^{۲۴۳} لازمه این تغییر مذهب این بود که خانان مغول از برخی از آداب خود که رنگ مذهبی داشت و در دیده مسلمانان آیین بت پرستی بشمار می رفت دست کشیدند. در هر حال وقتی غازان در اواخر ذی القعدة سال ۷۰۱ (برابر اواخر ژوئیه ۱۳۰۲) بارعام



تصویر ۱۲ - اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴) بر تخت نشسته است. در دست راست او پسرش جهانگیر و در دست چپ او شاه جهان پسر جهانگیر بر تخت نشسته اند و داراشکوه فرزند شاه جهان ایستاده دیده می شود.

داد، دیگر از رسوم بار مغول چیز زیادی در آن دیده نمی شد. پیش از آن تاریخ غازان در اوجان در نزدیکی تبریز مرغزاری زیبا و مربع شکل با حوض و آبگیرهای بزرگ ساخت و آن را به چند بخش برابر تقسیم کرد و میان آنها با کاشتن درختهای پند و سفیدار خیابان انداخت و مقرر کرد که مردم فقط از خیابانها بگذرند و درون مرغزار نشوند و در مرغزار چندین کوشک و برج و خمام ساخت. سپس سه سال بر سر ساختن خرگاهی زرین با تخت زرین و اسباب و آلات مناسب آن شد و یک ماه طول کشید تا آن خرگاه را در میان باغ بر پا نمودند و تخت زرین و گوهر نشان را در آن نهادند. پس از آن غازان در اواخر ذی القعدة ۷۰۱ (برابر ژوئیه ۱۳۰۲) به آن جا رفت. پیش از آغاز طوی عام «سادات و ائمه و قضاة و مشایخ» را حاضر کردند و غازان نطقی برای آنها کرد و «شکرانه آن که تمامت خلائق ایران زمین که ودائع حضرت الوهیت اند» بطاعت او درآمده اند، خداوند را سپاس گفت. سپس سه شبانه روز قرآن خواندند و به بینوایان طعام دادند و پس از آن غازان جامه های زربفت پوشید و کمر بست و بر تخت زر نشست و تاج مرضعی بر سر نهاد و بناکتی ملک الشعراء دربار او قصیده ای در ستایش او خواند. ۲۴۴

چنان که رفت در چشم غازان دیگر نه خلائق مغول، بلکه خلائق ایران زمین «ودائع حضرت الوهیت اند» و بدین ترتیب گویا غازان را با نظریه ایرانی ایران دل جهان آشنا کرده بودند. با آن که مراسم این بار در چادر برگزار می شود با این حال علاقه شدید غازان به ساختن کوشک و باغ آشکار است و این علاقه در جانشین او اولجایتو سازنده شهرهای سلطانی و سلطان آباد که در تاریخ اولجایتو وصف جالبی از آنها آمده است ۲۴۵ بسیار شدیدتر بود. این تغییر علاقه خانان اواخر دوره مغول از اردو و یورت به کاخ و شهر و از گله داری به زراعت یکی دیگر از عناصر مهم ایرانی شدن مغولان است و در همان زمان نیز کسانی چون قاشانی مؤلف تاریخ اولجایتو به این مطلب توجه داشتند. قاشانی در پایان وصفی که از شهر سلطانی آورده است می نویسد: «شرط پادشاه عادل آن است که عمارت دوست و رعیت پرور باشد، و الا ملک بر او حرام است. در دین زردشت النبی آمده است که عمارت و زراعت رکنی است از ارکان دین... و به داود وحی آمد که قوم خود را نصیحت کن تا ملوک عجم را تهجین و تفرین نکنند، چه ایشان کسانی اند که عالم خراب را معمور و آبادان می دارند.» ۲۴۶

۱۲ - زندگی تیمور مانند خانان اواخر دوره مغول میان کاخ و اردو می گذشت. کلاویخو سفیر اسپانیا که همراه هیأتی از دوشنبه هشتم سپتامبر تا جمعه بیست و یکم

نوامبر ۱۴۰۵ در دربار تیمور در سمرقند گذراند؛ در سفرنامه خود شرح مفصلی، هم از کاخهای مجلل تیمور می دهد و هم از اردوی او.^{۲۴۷} اردوی تیمور خود به بزرگی کاخی بود و چهل تا پنجاه چادر داشت که هریک در بزرگی و شکوه چون تالاری آراسته بود. این چادرها بوسیله دیوارهایی به یکدیگر متصل می شدند که کلاویخو آنها را سرپرده نامیده است.^{۲۴۸} سفیر اسپانیا که هم در کشور خود و هم در طول مسافرتش کاخ و چادر بسیار دیده بود از زیبایی کاخها و چادرهای تیمور شگفت زده بود. بنا بر گزارش او بارها و جشنهای فراوانی که برای پذیرفتن او و همراهان او و دیگر سفرای خارجی می دادند، برخی در کاخها و برخی در چادرها برگزار می شد. با این حال از گزارش کلاویخو که می گوید هم تیمور و هم زنهای او زمستان و تابستان در چادر بسر می بردند.^{۲۴۹} روشن می گردد که برای تیمور هنوز زندگی در چادر راحتتر بود. گویا تیمور هنگام بار دادن بر تخت نمی نشست و در هر حال کلاویخو چیزی در این باره گزارش نکرده است و محتملاً اگر او در کاخ یا چادر تیمور تخت دینه بود شرحی از آن می داد. بنا بر گزارش او تیمور بر سکویی بر روی تشک می نشست و دست خود را بر بالشهایی که پشت او گذاشته بودند تکیه می داد.^{۲۵۰} و در چادر نیز بر روی تشک می نشست.^{۲۵۱} جامه او عبارت بود از قباي ابره‌مین ساده و او کلاه سفید بلندی بر سر داشت که بر بالای آن یک لعل بزرگ می درخشید که پیرامون آن را مروارید و سنگهای گرانبها دوخته بودند. در جلوی تیمور از فواره ای آب بیرون می جهید و بر سر آب سیبهای سرخی در چرخش بود. در تالار بار به همان رسمی که در میان آل بویه و مغول دیدیم بر روی میزهای چهارپایه ای که سراپا از زر بود چند تنگ آب با شش فنجان زرین و گوهر نشان گذاشته بودند.^{۲۵۲} در و دیوار چادر خان با لوحه های زرین و سیمین و نقاشیهای بسیار زیبایی از شمایل سنت پتر (Saint Peter) و سنت پاول (saint Paul) و یا تصویرهای عقاب و شاهین آراسته بود.^{۲۵۳} جزو تزیینات چادر یکی نیز درختی بود از زربه بلندی اندام آدمی که بار آن از گوهرهای گونه گونه چون لعل و زمرد و یاقوت و فیروزه بود و بر شاخه های آن انبوهی از پرنده گان کوچک و زرین در حالتی پرواز و نشسته و یا در آهنگ پریدن و آهنگ نشستن، و برخی در حال نوک زدن به میوه های درخت دیده می شد.^{۲۵۴} ما نظیر این زینت را پیش از این تنها در جزو تزیینات بار در زمان ساسانیان دیده بودیم. هنگام بار بزرگان کشور هریک درخور مقام خود در اطراف تیمور جای می گرفتند. کلاویخو در این باره جزئیات مهمی بدست نداده است. ولی در کتاب تروکات تیموری جای این بزرگان چنین تعیین گشته است: فرزندان و نوادگان و خویشان تیمور مناسب

مرتبه آنها دور تا دور او می نشستند. سادات و قضات و علما و مشایخ در دست راست او می نشستند. امیر الامر و بیگلربیگیان و نوییان (سرداران) و امیران الوس olus (رؤسای قبایل) و مین باشیان و یوزباشیان و اون باشیان (به ترتیب فرماندههای هزارتن و صدتن و ده تن) مناسب مقام خود در دست چپ می نشستند. دیوان بیگی و وزیران رو بروی تخت و کلاتران و کدخدایان ممالک در پشت آنها می نشستند. بهادران در پشت تخت دست راست و قراول بیگیان در پشت تخت دست چپ می نشستند. امیر هراول (فرمانده مقدم لشکر) در پیش روی جای می گرفت و محرم یساول (رئیس دربانان) بر در خرگاه می ایستاد و بارخواهان در چپ و راست می ایستادند و دیگر سپاهیان و خدمتگاران هر یک مناسب مقام خود در صف می ایستادند و چهار امیر بزرگ (رئیس تشریفات دربار) در راست و چپ و بالا و پایین مجلس بودند.^{۲۵۵}

در زمان تیمور مانند عصر مغول زنان خان نیز گاه هنگام بار و جشن شرکت داشتند و کمی پشتر از خان به ترتیب مقام خود یکی پس از دیگری می نشستند.^{۲۵۶} زنان خان و یا دست کم زن اول خان که لقب خانم بزرگ داشت گاه خود بار می داد و زن و مرد از خودی و بیگانه را به حضور می پذیرفت و با آنها تا درجه مستی باده گساری می کرد.^{۲۵۷} در مجالس بار و بزم تیمور بویژه سادات مقام مهمی داشتند، ولی اهمیت آنها بیشتر بسبب مهارتی بود که آنها در بازی نرد و شطرنج بدست آورده بودند و کارشان این بود که در حضور خان با یکدیگری با خان نرد یا شطرنج ببازند و اگر به کار دیگری مثلاً رسانیدن شکایات مردم به تیمور می پرداختند سخت مورد خشم و هدف ناسزاهای او واقع می شدند.^{۲۵۸} کسی که می خواست به حضور تیمور برسد می بایست حتماً مانند عصر مغول با خود پیشکش می برد، و گرنه چه بسا که او را اصلاً بار نمی دادند.^{۲۵۹} و اگر رقم پیشکشها نه بود بسیار پسندیده بود.^{۲۶۰} کسانی هم مأمور بودند که قبلاً پیشکشها را تحویل بگیرند و به بارگاه ببرند.^{۲۶۱} سفرای خارجی و کسان دیگری که از راه دور آمده بودند پس از رسیدن به پایتخت چند روزی می ماندند تا به آنها اجازه بار داده می شد.^{۲۶۲} و هیچ کس بدون اجازه بار حق نداشت به محل خان نزدیک شود و اگر می شد نگهبانان او را با تازیانه و یا حتی با تیر می زدند.^{۲۶۳} و حتی یک بار که هیأت اسپانیایی بدون اجازه قبلی به امید باریافتن به محل خان نزدیک شده بود حاجبان تیمور، مهماندار آنها را که سفیران را از این کار باز نداشته بود چوب سختی زدند.^{۲۶۴} در دربار تیمور سه پیشخدمت خاص بود که مقام حاجبان دوره های گذشته را داشتند و هر سه نفر دارای لقب میرزا یعنی امیرزاده بودند. این میرزاها دارای قدرت بسیار بودند و هنگام بیماری یا

غیبت تیمور همه کارها در دست آنها بود. هر کس که می خواست به حضور تیمور رسد می بایست نخست به آنها رجوع می کرد^{۲۶۵} و هنگام باز هم همینها مأمور نشان دادن پیشکشها به خان بودند^{۲۶۶} و هنگامی که بارخواه به محل خان روانه می گشت کسانی مأمور بودند که پیشکشها را پیشاپیش او بر روی دست حمل کنند تا مردمی که برای تماشا گرد آمده بودند پیشکشها را ببینند.^{۲۶۷} وقتی بارخواه وارد چادر خان می گردید کسانی زیر بغل او را می گرفتند و او را به نزد خان هدایت می کردند. در بارگاه تیمور رسم زمین بوسی معمول نبود، بلکه بارخواه با دیدن خان می بایست در حال دست به سینه زانوی راست خود را بر زمین می نهاد و سپس گام به گام پیش می رفت و در طول راه سه بار این کار را تکرار می کرد. بار سوم در همان جا می ماند و کسانی که تا آن جا او را هدایت کرده بودند به پشت دور می شدند. بارخواه در همان وضع می ماند تا خان به او دستور برخاستن می داد. وقتی بارخواه از جای بر می خاست میرزاهای خان پیش می آمدند و زیر بغل بارخواه را می گرفتند و او را تا نزدیکی خان می بردند و در آن جا بارخواه دوباره زانو بر زمین می زد و به همان وضع می ماند تا خان دوباره به او اجازه برخاستن دهد و جای او را تعیین کند.^{۲۶۸} در مورد سفیران خارجی کسی هم مأمور هدایت آنها از مرز کشور تا پایتخت بود و هنگام نزدیکی آنها به پایتخت باز کسی به پیشواز آنها می رفت که او را میرابزار(?) می گفتند. همچنین هنگام بازگشت سفیران کسانی را تا مرز همراه آنها می کردند که در راه از آنها مواظبت کنند و این مأموران را چاگول می خواندند و سفیران می بایست به این اشخاص نیز پیشکش می دادند.^{۲۶۹} در عوض در میانه راه سفیران خارجی به هر شهری که می رسیدند مردم آن جا موظف بودند از آنان و همراهانشان به بهترین وجهی پذیرایی کنند و به آنها پیشکشهایی بدهند که حداقل آن یک خلعت زربفت با کلاه یا یک اسب راهوار بود و مردم با وجود اجرای این فرمانها باز مورد تجاوز و ستم سربازان وحشی تیمور قرار می گرفتند.^{۲۷۰} رسم خلعت دادن چنین بود که پس از آن که برای سفیر و همراهان او ضیافتی برپا می کردند، پس از برخاستن از سر سفره بر دوش سفیر خلعت می انداختند و سفیر برای سپاسگزاری سه بار زمین را می بوسید.^{۲۷۱} در مدت اقامت سفیر اسپانیا و همراهان او در پایتخت نیز در هر بار و جشنی که داده می شد پیشکشهای شایانی به آنها می دادند و حتی بر سر آنها سکه های زر و مسیم و فیروزه شادباش می شد.^{۲۷۲} بدین ترتیب می توان حدس زد که وقتی هیأت اسپانیایی با سفیران ترک و مصر که در راه رفت و برگشت به دربار تیمور با یکدیگر همسفر بودند، شهر سمرقند را ترک کردند هر یک از آنها ثروت قابل ملاحظه ای با خود

داشت. ولی پیشکشهایی که تاتار و یرانگری چون تیمور به کسی دهد زمان درازی در دست گیرنده آن نخواهد ماند، نهایت از سمرقند تا تبریز. چون وقتی این سفیران به تبریز رسیدند، نوه تیمور که حاکم آن جا بود سفیر مصر را به زندان انداخت و داروغه های او دار و ندار همه سفیران و همراهان آنها را گرفتند، و بدین ترتیب تیمور داده را تیمورزاده پس گرفت. ۲۷۳ پیش از آن نیز از جامه هایی که در دربار گیوک خان مغول به کشیش مسیحی کارپینی و همراهان او هدیه دادند، در همان بیرون چادر آدمهای خان تکه هایی از آن را بردند و بردند. ۲۷۴

۱۳ - بیهقی در تاریخ خود که بیرون از ارزش ادبی آن، تنها شاهکار تاریخ نویسی به زبان فارسی است، یک جا در گوشه ای که به کار وقایع نگاران سنتی زده است - و از این گوشه ها بسیار زده است - می نویسد: «در تواریخ چنان می خوانند که فلان پادشاه فلان سال را به فلان جنگ فرستاد و فلان روز صلح کردند و این آن را یا او این را بزد.» ۲۷۵ این سخن بیهقی قصه همه مورخان ایرانی است و در دوره صفویه نیز وضعیت تاریخ نگاری بهتر از دوره های پیشین نیست و مورخان این دوره نیز کمابیش به شرح غلو آمیز پیروزیهای شاهان مخدوم به نثری ساختگی پر از واژه های عربی و ترکی و مغولی و آراسته به آیات و آیات بسنده کرده اند و شیوه باریک بینی و ساده نویسی بیهقی در همه دوره های تاریخ ایران تنها و بی پرومانده است. تنها در میان آثار دوره صفوی کتاب عالم آرای صفوی بسبب سبک ساده و روان و زنده آن قابل اهمیت است. از سوی دیگر خوشبختانه از این دوره رساله ای بنام دستور الملوک که در پایان عهد صفویه تألیف شده در دست است. این رساله بعداً در زمان اشرف افغان مأخذ اصلی رساله دیگری بوده بنام تذکرة الملوک که آن هم در دست است و این دو رساله درباره تشکیلات اداری و درباری عهد صفویه اطلاعات بسیار ارزنده ای به ما می دهند. همچنین گزارش چند تن سفیر و جهانگرد و بازرگان اروپایی که در زمان صفویه به ایران آمدند از مأخذ مهم تاریخ این دوره بشمار می رود. مقایسه مندرجات کتب تاریخ و دو رساله فوق الذکر و سفرنامه های اروپاییان با یکدیگر نشان می دهند که تشکیلات اداری و درباری در طول حکومت صفویه کمابیش یکسان مانده اند.

نخستین تحول مهمی که در این دوره در زمینه مورد بحث ما نسبت به دوره مغول و تیموری به چشم می خورد این است که گرایش از فرهنگ چادر نشینی آسیای میانه به فرهنگ شهر نشینی ایرانی که از اواخر دوره مغول آغاز گشته بود، در دوره صفویه به

پیروزی کامل خود می‌رسند. شاهان صفوی نه تنها کاخ نشین‌اند، بلکه شکوه و زیبایی کاخها و باغهای صفوی و تزیینات درون آنها با هیچ یک از دربارهای ایران در دوره اسلامی قابل قیاس نیست و از هر دوره‌ای به دوره ساسانی بیشتر شباهت دارد و حتی مارا به یاد آنچه در افسانه‌ها به کوروش و سیاوخش نسبت داده‌اند می‌اندازد. دوره صفویه همچنین از نظر وحدت سیاسی و ملی و مذهبی گرفته تا جهات دیگری چون تجمل پرستی برخی شاهان آن و علاقه آنها به زن و شراب و خنیاگری، تعصب و تظاهر مذهبی، مقام مذهبی پادشاه و نفوذ روحانیان، بیش از هر دوره دیگری به عهد ساسانی نزدیک است.

مراسم بار و جشن و میهمانی در آغاز عهد صفوی در کاخهای شهر قزوین برگزار می‌شد و پس از آن که پایتخت از قزوین به اصفهان آمد به کاخهای شهر اصفهان منتقل شد. در قزوین بیشتر شاهان نخستین صفوی از شاه اسماعیل تا شاه عباس بیشتر در تالار کاخ چهل ستون بار می‌دادند،^{۲۷۶} ولی گاهی هم بار در کاخ باغ سعادت آباد قزوین برگزار می‌شد^{۲۷۷} و شاه عباس نوروز سال ۹۹۹ را در روز پنجشنبه ۲۵ جمادی الاول در همین محل بار داد و چون هوا ملایم بود مراسم بار در میان باغ برگزار شد.^{۲۷۸} باغ سعادت آباد میدانی هم داشت به نام میدان سعادت که محل اجتماع مردم بود و گویا سان سپاهیان نیز در همین محل انجام می‌گرفت.^{۲۷۹} گذشته از این دو محل، در قزوین از محلی هم به نام خانه خلفا نام رفته است که شاه اسماعیل دوم در آن بار می‌داد.^{۲۸۰} ولی پادشاهان صفوی در همان زمان که در قزوین بودند به دارالسلطنه اصفهان نیز زیاد می‌رفتند و در آن جا هم بار می‌دادند. برای نمونه شاه اسماعیل اول سلطان مراد عثمانی را^{۲۸۱} و شاه عباس نوروز سال ۹۹۹ را در پنجشنبه ۲۵ جمادی الاول^{۲۸۲} در نقش جهان اصفهان بار دادند. پس از انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان بوسیله شاه عباس در سال ۱۰۰۶ بار محل ثابتی نداشت، بلکه بسته به اهمیت و مناسبت بار و تعداد مهمانان و وضعیت هوا و یا هوس پادشاه، در یکی از تالارهای کاخهای متعدد اصفهان برگزار می‌شد، ولی بیش از همه در کاخ عالی قاپو و کاخهای باغ چهل ستون و نیز همچنین در کاخ باغ طویله، کاخ باغ گلستان، کاخ باغ خلوت، کاخ باغ سعادت آباد، کاخ باغ بلبل (یا هشت بهشت). اطاقی را که جای برگزاری بار بود تالار می‌نامیدند و ساختمان این تالارها از گنجایش و تزیینات داخلی آنها که بگذریم در طرح کلی به یکدیگر شباهت داشتند. اکثر این تالارها را چنان ساخته بودند که از سه سو روی به باغ داشت تا مهمانان در هر کجا که نشسته باشند بتوانند باغ را تماشا کنند. درون تالار از سه صنفه تشکیل

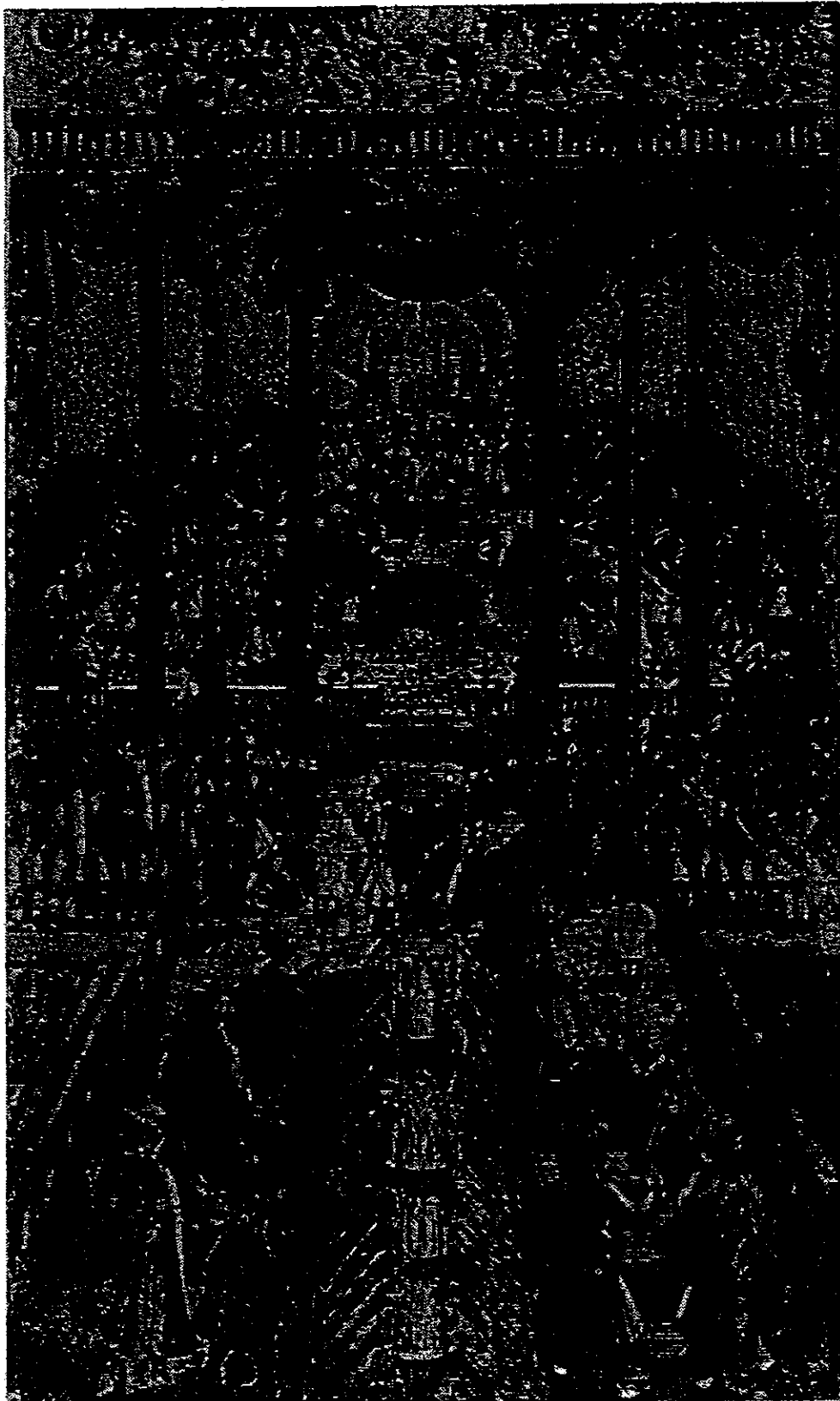
می شد. صَفّه بالایی که جای نشستن پادشاه بود سقف داشت و زیر آن نسبت به وسعت تالار در یک یا چند ردیف، چهار، هشت، هجده، بیست یا بیست و دو ستون چوبی هشت ضلعی زده بودند. این صَفّه به دو صَفّه سر باز امتداد می یافت که زمین هر یک کمی پایینتر از صَفّه بالایی بود. در میان صَفّه پایین، و در برخی تالارها در میان همه صَفّه ها، حوضی مربع یا مستطیل از مرمر زده بودند که یک یا چند فواره داشت و در آب حوض گل، لیمو، نارنج، انار، سیب و میوه های دیگر شناور بود و میناهای زرنشان شراب را که بر گردن کتفه کاری شده آنها حلقه های گل می انداختند در حوض می چیندند. زمین تالارها را با قالیهای ابریشمین و زیبای عهد صفوی فرش می کردند. هر تالاری فرشی خاص خود داشت و تالار کاخ سعادت آباد بخاطر فرشهای نقش حیوان آن ممتاز بود. در تالار پرده های ابریشمین گلرنگ می آویختند و ستونهای چوبی را به رنگهای طلایی و آبی یا نقشهای گل و بوته می آراستند. در و دیوار و سقف تالارها به طرزهای گوناگون زرکاری، کاشیکاری یا منبت کاری شده بود و در برخی تالارها تابلوها و پرده های نقاشی آویخته بودند. در صَفّه پایین تالار دو مشربّه بزرگ از زر برای تأمین آب آشامیدنی گذارده بودند. همچنین در مدخل تالار یک یا دو خمره بسیار بزرگ تخم مرغی شکل برای تأمین یخ مجلس قرار داده بودند. در صَفّه میانی چندین عود سوز و چراغهای پایه دار، و در صَفّه بالایی در جلوی پادشاه دوازده کاسه پر از شکوفه های یاسمن قرار داشت و فضای تالار از بوی خوشی که از گلها و عودها و چراغها بر می خاست آکنده بود. در بیرون در فضای جلو تالار حیواناتی چون فیل، شتر، شیر، ببر، پلنگ، یوز پلنگ، و حتی کرگدن و چندین اسب با زین و برگ زرنشان و گوهر نشان که ران و شکم آنها را به رنگهای زرد، نارنجی و سرخ آتشین رنگ آمیزی کرده بودند دیده می شد. و در کنار هر یک از این حیوانات که برخی را پای بسته و برخی را زنجیر بر گردن زده بودند، نگهبانی در جامه سرخ ایستاده بود.^{۲۸۳} بر طبق گزارش تاورنیه برای تجلیل از مقام پادشاهی که به دربار ایران سفیر فرستاده بود، در جلوی تالار اسبهایی می بستند که زین و برگ آنها گوهر نشان و میخی که افسار اسب را بر آن بسته بودند و تخمیقی که برای کوبیدن میخ بود و سطل آب جلوی اسب همه از زر بود و هر چه مقام آن پادشاه بالا تر بود بر شمار اسبها افزوده می شد.^{۲۸۴}

پادشاه در میان صَفّه بالا چهار زانو و بدون کفش بر روی تشکی بر زمین می نشست و به پشتی تکیه می زد. او جامه ای بلند از دیبای زربفت بر تن و عمامه ای سفید مزین به الماس و مروارید و پره های سیاه و سفید بر سر و خنجری از زر و گوهر نشان بر کمر

داشت. ۲۸۵ ولی در مراسم تاجگذاری که ساعت آن را قبلاً منجم باشی بر روی بام مسطح کاخ تعیین کرده بود، پادشاه بر روی تخت زرین می نشست و تاج بر سر می گذاشت و در کنار تخت او نیز چند تخت کوتاهتر برای نشستن بزرگان می نهادند. ۲۸۶ در پشت پادشاه پیش ازینست خواجه سیاه و سفید در یک نیم دایره آماده خدمت ایستاده بودند و هریک از آنها وظیفه ای بعهده داشت. یکی خنجر پادشاه را، یکی تفنگ، یکی ترکش، یکی کمان و یکی کفش او را در دست داشت و غیره. بجز آنها شش جوان گرجی زیبا با موی بلند و جامه فاخر هریک به وظیفه ای، قلیان در دست، سیلقدان در دست ایستاده بودند و یا از عوددانها مواظبت می کردند و از میان آنها یکی با بادبزی از موی سفید اسب، پادشاه را آهسته باد می زد. یکی از خواجه های سفید که مقامی برتر از دیگران داشت در جعبه ای که از شانه خود آویخته بود انواع دستمالها و مواد مخدر داشت و در نزدیکی پادشاه ایستاده بود. ۲۸۷ این خواجه لقب مهتر داشت و در سفرها نیز همراه پادشاه بود و مأمور حمل دستمال و شانه و مقراض و ناخن گیر و آره و موهان و از این قبیل اشیاء آرایش پادشاه بود و جعبه او را هزارپیشه می گفتند. ۲۸۸ در تالار بار جای درباریان و بزرگان کشوری و لشکری بترتیب زیر بود: در صفه میانی در دست راست بترتیب تفنگچی آقاسی، دیوان بیگی، توبچی باشی، مستوفی الممالک، حکیم باشی، خلیفه الخلفاء (رئیس صوفیان و طلاب)، منجم باشی (که غالباً دو نفر بودند)، مستوفی سرکار خاصه، وزیر موقوفات، وزیر اصفهان، وزیر خلال، منشی الممالک، وزیر سرکار قورچی، وزیر سرکار غلام، لشکر نویس، وزیر سرکار تفنگچی، کلانتر اصفهان، وزیر توپخانه، مستوفی قورچی، ضابط دوشلک وکیل، مستوفی اصفهان. در دست چپ بترتیب وزیر اعظم، قورچی باشی، قوللر باشی، ناظر بیوتات، امیر شکار باشی، میر آخور باشی، مجلس نویس (در جلو)، مهربار مهر همایون (که مهر را بر گردن آویخته بود)، معیر الممالک، امیر آخور باشی صحرا، مستوفی موقوفات ممالک، محتسب الممالک، قورچی رکاب، ناظر دفترخانه همایون اعلی، مستوفی غلام، داروغه دفترخانه همایون، ملک الشعراء. ۲۸۹ همچنین هریک از والی ها و بیگلربیگی ها و خاکمان و دیگر مقامهای مهم کشوری که در بیرون از پایتخت بودند در زمانی که در پایتخت بسر می بردند اگر بار و جشنی برگزار می شد در آن شرکت داشتند و در جایی که برای آنها تعیین شده بود می نشستند. مثلاً جای والی عربستان و والی لرستان و والی کردستان پیش از تفنگچی آقاسی، و جای والی گرجستان پیش از قورچی باشی و جای حاکم بختیاری پس از دیوان بیگی بود. ۲۹۰ بیشتر این بزرگان یک کلاه دیبای دوازده ترک گوهر نشان بر سر داشتند که تاج طومار نامیده می شد. ۲۹۱ در پشت این بزرگان

نگهبانان و چند مقام دیگر با چهار گام فاصله می ایستادند. از آن میان برخی از قورچیان، یعنی رئیس واحدهای سواره نظام گارد دربار که عبارت بودند از: قورچی شمشیر، قورچی صدق، قورچی تیر و کمان، قورچی ششپر، قورچی خنجر، قورچی زره، قورچی تفنگ، قورچی مزداق، قورچی نجق. برخی دیگر از قورچیان چون قورچی کفش، قورچی نیزه، قورچی چتر، قورچی قلیون، قورچی صندلی، قورچی چوگان و قورچی جرید در مجلس نبودند. دیگر از گروه ایستادگان عبارت بودند از: فراش باشی، شیره چی باشی، رکاب دار باشی، کتابدار باشی، قیچاچی باشی، ملک التجار، آبدار باشی، قهوه چی باشی، زین دار باشی، شربت دار باشی، مشعلدار باشی، حویج دار باشی، نقاش باشی، انبار دار باشی، صاحب جمع شترخان.

در صقه پایین جای نشستن مهمانان دیگر و سفیران خارجی بود. در مدخل تالار دو دسته نوازنده هر دسته پانزده تن در چپ و راست می نشستند. در میان مجلس نیز چند تن قرار گرفته بودند. نخست ایشیک آقاسی باشی بود که با عصای طلا و مرصع خود در میان تالار رو به پادشاه ایستاده بود. وظایف او بسیار و مهم بود و ما آن را در جای خود خواهیم آورد. در باریکی از وظایف او نظم مجلس و تعیین جای هریک از حضار بود. هنگامی که همه در جای خود قرار می گرفتند او در میان تالار و بروی پادشاه می نشست و چشم او دوخته به پادشاه بود و با کوچکترین جنبش چشم و ابروی پادشاه می دانست که باید چه کاری انجام گیرد و فوراً برای اجرای آن به یکی از یساولان صحبت که با چوبدست در تالار پراکنده ایستاده بودند فرمان می داد.^{۲۹۲} اگر ایشیک آقاسی باشی به غلٹی در مجلس حضور نداشت دیوان بیگی وظیفه او را بعده می گرفت.^{۲۹۳} دیگر سفره چی باشی که هنگام طعام به مجلس می آمد و وظیفه سفره انداختن داشت و دو زانو برای خدمت در جلوی پادشاه می نشست.^{۲۹۴} دیگر نوشمال باشی که سرپرستی پختن خوراک با او بود و پس از آن که غذا را به مجلس می آوردند خود به مجلس می آمد و چوبدست بلندی در دست داشت و چشمش به مهمانان بود تا از آنها خوب پذیرایی شود.^{۲۹۵} دیگر مهماندار باشی که در صقه پایین ایستاده بود تا مهمانها را که می آمدند به درون مجلس راهنمایی کند.^{۲۹۶} در جلوی در تالار هیچ کس حق نداشت بطریقی بایستد که جلوی نگاه پادشاه را بگیرد. ولی در بیرون تالار پسران بزرگان دربار حق داشتند برای تماشا بایستند^{۲۹۷} که بیشتر خواست این بود که آیینهای درباری را از نزدیک ببینند و بیاموزند. در بیرون تالار یک گارد تفنگچی دو یست تنی با ساعد پوشهای سیمین و تفنگ به دست و خنجر به کمر با کمربندهای زر نشان و سیم نشان که بر سر تفنگ خود پرچم سرخی زده بودند



تصویر ۱۳ - مراسم تاجگذاری شاه صفی دوم (۱۰۷۷-۱۱۰۵). این از کتاب انگلرب کمپراست.

می ایستادند و در دست چپ یک واحد شصت تنی از یساولان شمشیر بسته با گرزهای کوتاهی صف می زدند.^{۲۹۸}

مجالس بار و جشن را در دوره صفوی مجلس می نامیدند که غالباً از آن با صفت بهشت آیین یاد می کردند و بار یافتن را در آثار این دوره خاک، پای، بساط و عتبه بوسی نوشته اند.^{۲۹۹} بار خواه می بایست خود را قبلاً به ایشیک آقاسی باشی که مقام حاجب در دوره های پیشین را داشت معرفی می کرد و پیشکشهایی را که برای پادشاه آورده بود به او تحویل می داد. پس از آن که ایشیک آقاسی باشی اجازه بار برای او می گرفت، بار خواه در روز مقرر به جلوی تالار بار می آمد و در آن جا با دیگر بار خواهان می ایستادند تا یکی یکی به نوبت خوانده شوند. مهماندار باشی بار خواه را به تالار بار راهنمایی می کرد و او را به دست ایشیک آقاسی باشی می داد. ایشیک آقاسی باشی بازوی بار خواه را می گرفت و او را تا میانه تالار می برد و در آن جا بار خواه در جلوی پادشاه بر زمین می افتاد و سه بار زمین را می بوسید و پیشانی خود را بر زمین می مالید. بار خواه با اجازه پادشاه از زمین بر می خاست و منتظر می ماند تا پادشاه لب به سخن گشاید. اگر بار خواه سفیر بود نامه خود را در حضور پادشاه به ایشیک آقاسی باشی می داد و او نامه را گرفته و به پادشاه و پادشاه آن را به وزیر اعظم می داد. سپس پادشاه به بار خواه خوش آمد می گفت و از حال مخدوم او جو یا می گشت. بار خواه خیلی کوتاه پاسخ می داد و پس از انجام این تشریفات ایشیک آقاسی باشی بار خواه را به جایی که برای او تعیین شده بود راهنمایی می کرد.^{۳۰۰}

والی ها وظیفه داشتند که از سفیران خارجی بمحض آن که وارد ایران شدند استان به استان نگهداری کنند تا به پایتخت برسند. و چون به نزدیکی پایتخت می رسیدند مهماندار به پیشواز آنها می رفت و وظیفه پذیرایی از آنها در پایتخت با مهماندار بود. هزینه سفیران در همه مدت اقامت آنها در پایتخت از خزانه دربار بود و آنها حق خرج از کیسه خود نداشتند.^{۳۰۱} اگر بار خواه خود یک مقام مهم بیگانه بود گروهی از ایشیک آقاسیان و قورچیان را چند فرسنگ به پیشواز او می فرستادند و گاه پیشواز کنندگان خلعتهایی هم برای مهمانان با خود می بردند.^{۳۰۲} برای مثال هنگامی که سلطان مراد عثمانی از عموی خود سلطان سلیم گریخت و به دربار شاه اسماعیل اول پناه آورد، شاه در اصفهان تا در باغ نقش جهان به پیشواز او رفت و برای دلجویی از او دست در گردن او انداخت و پیشانی او را بوسید.^{۳۰۳}

پس از همه این مقدمات به اشاره پادشاه وزیر اعظم از جای بر می خاست و پس از

زمین بوسی مجلس را با خطابه ای می گشود و آنچه را که باید به آگاهی پادشاه برسد می رسانید. همچنین اعلام پایان مجلس که دعای کوتاهی به جان پادشاه بود و حضار آن را با الله الله پاسخ می گفتند با او بود.^{۳۰۴}

در زمان صفویه نیز بارخواه می بایست با خود پیشکش می برد.^{۳۰۵} این موضوع چنان که دیدیم در همه دوره های تاریخ ایران اهمیت داشت و ما پیش از این درباره آن سخن گفتیم. ناگفته نماند که بخش مهم بودجه دربار از محل همین پیشکشهایی بود که بزرگان پایتخت و والیان و حاکمان بطور مداوم برای پادشاه می فرستادند. ولی پیشکشهایی که سفیران خارجی به دربار ایران می آوردند بیشتر اهمیت سیاسی داشت و معیار ارجی بود که کشور بیگانه برای پادشاه ایران و دربار و مردم او قائل شده بود. با این حال آن رسم بدوی زمان مغول و تیمور که خان و درباریان او چشم به دست بارخواه دوخته بودند در زمان صفویه و دوره های دیگر به هیچ روی معمول نبود. بلکه برعکس سفیران دو برابر آنچه را که آورده بودند با خود می بردند و آن هم بدون بیم از آن که مانند عصر مغول و تیمور آدمهای خان در همان پایتخت یا کمی دورتر سفیران را لخت کنند. گشاد دستی پادشاهان صفوی در برابر سفیران بیگانه سبب شده بود که همیشه گروهی از بکان و روس ها به نام سفیر پیشکش ناچیزی با خود می آوردند و مدتی را به خرج دربار ایران خوش می گذرانند و کالاهایی را که بدون حق گمرکی وارد کرده بودند در ایران می فروختند و سرانجام با هدایای مهمی ایران را ترک می کردند و هنوز یک گروه نرفته گروه دیگری از راه می رسید.^{۳۰۶}

پیشکشهایی که به دربار داده می شد جز خوراکیها، بقیه را پیشکش نویس سیاهه می کرد و طومار آن را به ایشیک آقاسی باشی می داد و سپس هنگام بار در زیر نظارت ایشیک آقاسی باشی پیشکشها را در فاصله هفتاد گامی از پادشاه در صفی دراز آهسته از نظر او می گذرانند. وزیر اعظم فهرست پیشکشها را که پیشکش نویس سیاهه گرفته بود در دست داشت و به پرسشهای پادشاه پاسخ می داد.^{۳۰۷} از این پیشکشها ده یک آن سهم ایشیک آقاسی باشی بود و او از سهم خود باز ده یک آن را به پیشکش نویس می داد.^{۳۰۸} بنا بر گزارش کمپفر شاه سلیمان عادت داشت که هرچه به او پیشکش شده بود از راه ادب در مجلس بستاید، ولی پس از پایان مجلس دقت بیشتری به آنها می کرد و به پیشکشهایی که از زرنبود اهمیت چندانی نمی داد و کمپفر دیده بود که بسیاری از آنها در یکی از قلعه های اصفهان انبار شده و خاک می خورد.^{۳۰۹}

در این مجلسها گذشته از رسیدگی به امور کشور و اعطای لقب و منصب و خلعت و

نشان و پذیرفتن سفیران خارجی کارهای دیگری نیز انجام می گرفت. از آن میان یکی دادن درجه صوفی به شاگردان تصوف بود. مراسم آن چنین بود که کسانی که قرار بود به این درجه برسند قبلاً در جلوی تالار جمع می شدند تا بموقع مناسب آنها را بحضور پادشاه می آوردند و آنها به شکم بر روی زمین می خوابیدند و پس از آن که یشاول باشی با چوبدست بلند خود سه ضربه به نشیمن آنها می زد، بر می خاستند و چوب را می بوسیدند و قاج یعنی کلاه دوازده ترک صوفیان را بر سر می گذاشتند و خنجر می بستند و می رفتند. نقش پادشاهان صفوی نسبت به این جوانان صوفی ما را به یاد نقش شاهان ساسانی نسبت به جوانانی که می خواستند به درجه اسواری برسند می اندازد.^{۳۱۰}

دیگر این که گاه اتفاق می افتاد که کاسه آب گرمی را به حضور پادشاه می آوردند تا دست خود را در آن کند و با آب آن نجیب زاده بیماری را مداوا کند.^{۳۱۱} باید توجه داشت که شاهان صفوی در عین حال رهبر روحانی نیز بودند و لقب مرشد داشتند و پیروان آنها معتقد بودند که از تن آنان نوری ساطع می گردد که درواقع همان اعتقاد ایرانیان به فره یا خورنه در شاهان قدیم ایران بود.

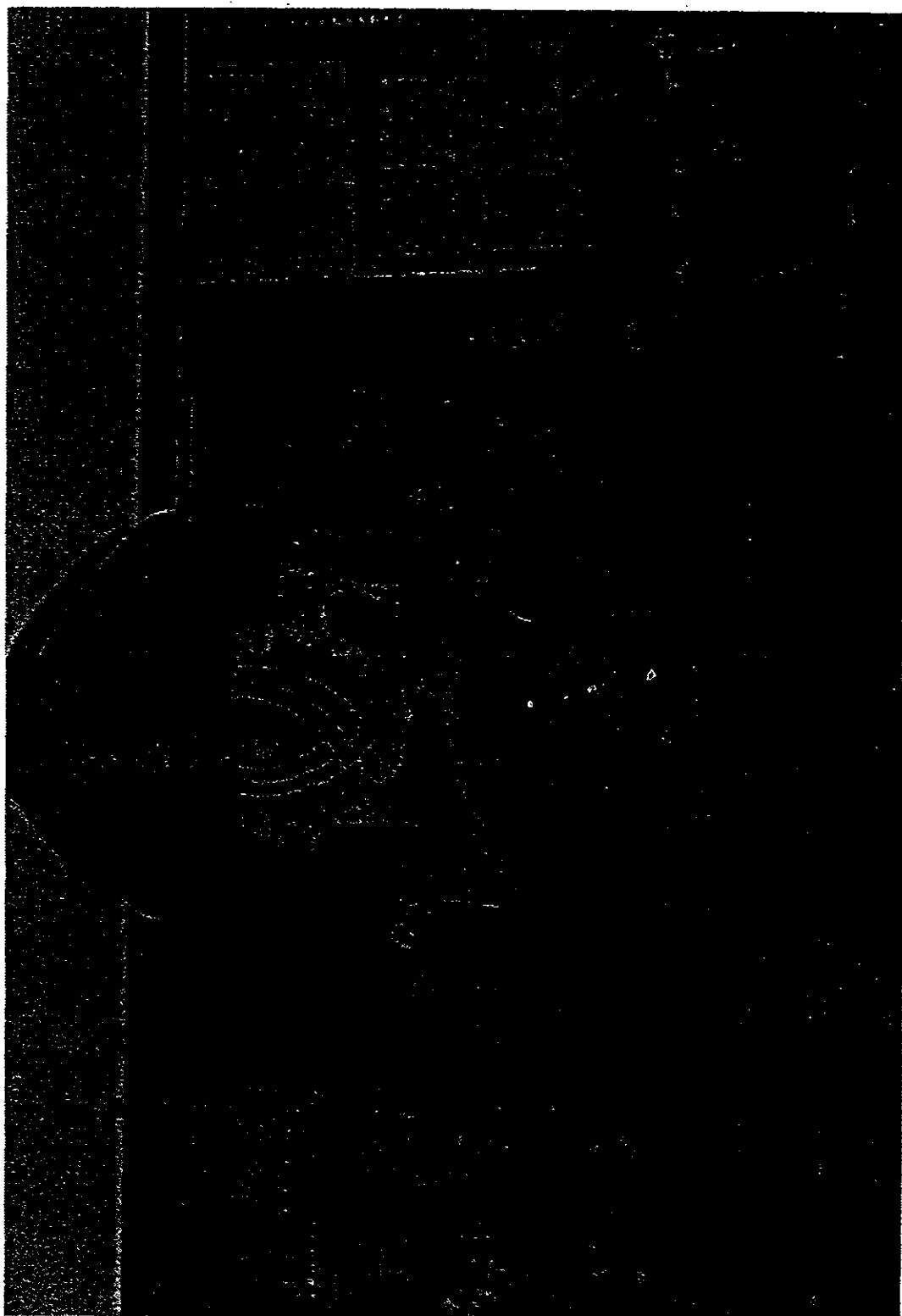
زمان برگزاری بار متفاوت بود. مجالسی که برای رسیدگی به امور کشور و یا تاجگذاری تشکیل می شد غالباً ساعت نه صبح آغاز می گشت و دو تا سه ساعت بیشتر طول نمی کشید. ولی باری که برای پذیرفتن سفیران خارجی می دادند تا شش ساعت طول می کشید و با صرف ناهار یا شام و شنیدن موسیقی و شعر و دیدن رقص و نمایش همراه بود.^{۳۱۲}

در مورد اصطلاحات بار و اصولاً اصطلاحات اداری باید گفت که با آن که زبان گفتار در دربار ترکی بود، مقدار زیادی از اصطلاحات فارسی - عربی جای اصطلاحات ترکی - مغولی در دوره های پیش را گرفت، ولی رقم اصطلاحات ترکی - مغولی هنوز بسیار بود و بخشی از آن تا پایان دوره قاجار نیز باقی ماند تا آن که در آغاز دوره پهلوی از استعمال افتاد.

در پایان این بخش همچنین ذکر این نکته بی اهمیت نیست که در دوره مغول و تیمور چنان که دیدیم زنان مانند زمان ساسانیان از آزادی شرکت در بار و حتی بار دادن برخوردار بودند. ولی در دوره صفوی در زیر نفوذ مجدد مذهب، زنان این آزادی را دوباره از دست دادند و در بارها و جشنها جز رقاصه ها زنی دیده نمی شد.

۱۴ - در دوره قاجار مراسم بار را که شاه هنگام نوروز و جشنهای دیگر می داد و

بزرگان کشور و سفیران خارجی برای تبریک گفتن به دربار می آمدند سلام ۲۱۲ می گفتند و همین اصطلاح بعداً در عصر پهلوی نیز همچنان معمول بود. مراسم سلام بویژه در جشن نوروز از عهد فتحعلی شاه در کاخ گلستان در تهران برگزار می شد. در پایان حیاط کاخ تالار بزرگی با دو ستون ساخته بودند که نزدیک یک متر از کف زمین بلندتر بود. سقف و دیوارهای این تالار آینه کاری شده بود و از دیوارهای آن تصویر پادشاهان قاجار را آویخته بودند. در مدخل تالار پرده بزرگی آویخته بود و در پای تالار حوضی مستطیل با قواره دیده می شد. در روبروی تالار بر بالای در کاخ صحنه نبرد رستم با دیو سپید را با کاشی ساخته بودند. در میان تالار تخت طاووس قرار داشت. این تخت را به دستور فتحعلی شاه در سال ۱۲۱۵ (۱۸۰۰) استادان اصفهان ساختند و آن تخت بزرگی بود با شش پایه خمیده و دوپله. در بالای تکیه گاه آن خورشید مدور و الماس نشانی قرار داشت و از این رو نخست تخت خورشید نام داشت، ولی سپس به تخت طاووس مشهور شد و تالار را نیز به نام آن تالار طاووس و نیز تالار موزه و تالار تخت مرمر می نامیدند. روی تخت قالیچه ای می انداختند و بالشهای مروارید دوزی شده می نهادند و تالار را به گلدانهای زرین و سیمین و ظروف دیگرترین می کردند. در پیرامون تخت شاهزادگان که به گرز و سپر مرصع و تبرزین و ساعد بند و تیر و کمان و شمشیر مسلح بودند می ایستادند و در حیاط کاخ نظامیان صف می کشیدند و غالباً حیواناتی چون فیل و زرافه و شتر مرغ و غیره نیز می آوردند. پس از تحویل سال پادشاه در جامه فاخر در حالی که شمشیر دسته مرصعی از کمر آویخته بود وارد تالار می شد و روی تخت چهارزانو می نشست. با ورود پادشاه صد و ده گلوله توپ که برابر نام علی به حساب ابجد بود شلیک می شد و دسته نوازندگان شروع به نواختن می کرد. پس از ورود پادشاه سادات و علماء وارد می شدند و در چپ و راست شاه می نشستند. جای ولیعهد دست راست و جای ظل السلطان دست چپ پس از سادات بود و در زیر دست آنها دیگر شاهزادگان و وزیران و امیران هر یک مناسب مقام خود روی زمین می نشستند. ایشیک آقاسی باشی و صدراعظم که عصای مرصع در دست داشتند روبروی پادشاه می ایستادند و مخاطب شاه آنها بودند. ایشیک آقاسی باشی مانند عصر صفوی رئیس نظم بار بود که بعداً در عصر پهلوی رئیس تشریفات دربار خوانده شد. پیشخدمت مخصوص پادشاه قهوه ای برای او می آورد و پشت قهوه شاه پُکی چند به قلیان گوهر نشان می زد و سپس با خطابه ای مجلس را می گشود و سخنی با صدراعظم رد و بدل می کرد. پس از آن خطبه خوانده می شد و پس از خطبه، شاعر دربار قصیده خود را می خواند. سپس خضاریکی یکی عید را به پادشاه



تصویر ۱۶ - ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳) پاریس دهم.

تبریک می گفتند و پادشاه سکه های زر و سیم را که بمناسبت عید زده بودند به رسم عیدی به حضار می داد. نزدیک ظهر سلام عام یعنی بارعام آغاز می گشت و بدین مناسبت در میدان ارگ بازیهای گوناگونی چون کشتی و بند بازی و دلچکی و قوچ بازی و غیره انجام می گرفت و پادشاه گاه به گاه در میان بازیکنان سکه می پاشید. بمناسبت نوروز از همه جا برای پادشاه پیشکش می رسید و شاه نیز بنوبه خود برای حکام خلعت می فرستاد که در واقع حکم تأیید آنها در مقامشان بود.^{۳۱۴}

یادداشتها:

۱۳۰ - جرقادقانی، ترجمه تاریخ یمنی (ب ۱۷)، ص ۱۵۷ و ۳۲۸ آنها را امیر حاجب و امیر حاجب بزرگ نامیده است.

۱۳۱ - یبتهی، تاریخ (ب ۱۳)، ص ۵۵ بجلو، ۱۹۶ بجلو.

۱۳۲ - یبتهی، همان جا، ص ۱۹۰.

۱۳۳ - یبتهی، همان جا، ص ۳۲۹ بجلو.

۱۳۴ - یبتهی، همان جا، ص ۱۳۴، ۱۵۹ بجلو.

۱۳۵ - یبتهی، تاریخ، ص ۵۸.

۱۳۶ - یبتهی، همان جا، ص ۱۲.

۱۳۷ - یبتهی، همان جا، ص ۵۵ بجلو.

۱۳۸ - یبتهی، همان جا، ص ۳۲۵ بجلو.

۱۳۹ - یبتهی، همان جا، ص ۱۹۰.

۱۴۰ - یبتهی، همان جا، ص ۲۳ و ۳۲۵.

۱۴۱ - گردیزی، زین الاخبار (ب ۱۲)، ص ۲۰۰.

۱۴۲ - بوقلمون دیبایی بود که رنگ عوض می کرد و از این رو آن را بوقلمون می گفتند.

۱۴۳ - مجلس خانه یعنی میز.

۱۴۴ - یک گز برابر ۶۸ سانتیمتر بود.

۱۴۵ - یبتهی، همان جا، ص ۷۱۳ بجلو و ص ۶۵۵.

۱۴۶ - یبتهی، همان جا، ص ۱۹۰ بجلو.

۱۴۷ - یبتهی، همان جا، ص ۶۳.

۱۴۸ - یبتهی، همان جا، ص ۲۸۹.

۱۴۹ - یبتهی، همان جا، ص ۶۴.

۱۵۰ - یبتهی، همان جا، ص ۶۳، ۶۵، ۶۶.

۱۵۱ - یبتهی، همان جا، ص ۶۳، ۶۵، ۷۳، ۷۵ و دیگر جا.

۱۵۲ - یبتهی، همان جا، ص ۶۳.

۱۵۳ - یبتهی، همان جا، ص ۳۸۲.

۱۵۴ - یبتهی، همان جا، ص ۱۷۷.

- ۱۵۵- بیہقی، همان جا، ص ۳۷۴ و دیگر جا.
- ۱۵۶- بیہقی، همان جا، ص ۲۱۶.
- ۱۵۷- نظام الملک، سیاستنامہ (ب ۱۵)، ص ۱۸۲: «و نشان بار آن باشد کہ پردہ بردارند و نشان آن کہ راہ نبود جز کسی را کہ خوانند، علامتش آن بود کہ پردہ فرو گذارند، تا بزرگان و سران سپاہ کس بہ درگاہ فرستند و بدین علامت بلداند کہ بار هست امروز یا نہ.»
- ۱۵۸- بیہقی، همان جا، ص ۵۳.
- ۱۵۹- بیہقی، همان جا، ص ۵۲، ۴۷۴.
- ۱۶۰- بیہقی، همان جا، ص ۴۷۱.
- ۱۶۱- بیہقی، همان جا، ص ۵۰، ۳۸۰، ۴۷۱.
- ۱۶۲- بیہقی، همان جا، ص ۶۶.
- ۱۶۳- بیہقی، همان جا، ص ۶۸.
- ۱۶۴- بیہقی، همان جا، ص ۶۸ بجلو، ۹۷، ۹۹.
- ۱۶۵- بیہقی، همان جا، ص ۴۲، و نیز ص ۱۹۵، ۴۷۲، ۶۷۸. و نیز نگاہ کنید بہ گردیزی، زین الاخبار (ب ۱۲)، ص ۱۹۶.
- ۱۶۶- بیہقی، همان جا، ص ۱۹۹.
- ۱۶۷- بیہقی، همان جا، ص ۷۰۳.
- ۱۶۸- بیہقی، همان جا، ص ۷۴۷.
- ۱۶۹- بیہقی، همان جا، ص ۴۸ بجلو.
- ۱۷۰- بیہقی، همان جا، ص ۳۷۹ بجلو.
- ۱۷۱- بیہقی، همان جا، ص ۴۷۰ بجلو.
- ۱۷۲- بیہقی، همان جا، ص ۷۳۲.
- ۱۷۳- تازیکان یعنی ایرانیان و غیرترکان.
- ۱۷۴- بیہقی، همان جا، ص ۷۳۲ بجلو.
- ۱۷۵- ابن اثیر، کتاب الکامل (ب ۳۲) ۹، ص ۴۵۹: «و أقام طغرلک بدار الامارة، و جلس علی سریر الملک مسعود، و صار یقعد للمظالم یومین فی الأسبوع علی قاعدة ولاة خراسان.» بنا بر گزارش بنداری، تواریخ آل سلجوق (ب ۳۵)، ص ۷ طغرل وعده می دهد کہ ہر چہارشنبہ بار عام دہد: «و جلس علی سریر الملک الذی کان لمحمود بن سبکتکین فی نیسابور... و جلس یومی الاحد و الاربعاء لکشف المظالم.»
- ۱۷۶- راوندی، راحة الصدور، (ب ۱۹)، ص ۱۱۷.
- ۱۷۷- راوندی، همان جا، ص ۱۷۱.
- ۱۷۸- راوندی، همان جا، ص ۳۰۱.
- ۱۷۹- راوندی، همان جا، ص ۲۵۴.
- ۱۸۰- راوندی، همان جا، ص ۲۷۷.
- ۱۸۱- راوندی، همان جا، ص ۳۶۷.
- ۱۸۲- راوندی، همان جا، ص ۲۹۷، ۳۷۷.
- ۱۸۳- راوندی، همان جا، ص ۱۲۸، ۲۶۳، ۳۳۸، ۳۶۵.
- ۱۸۴- راوندی، همان جا، ص ۳۹۰.
- ۱۸۵- راوندی، همان جا، ص ۲۳۷.

- ۱۸۶ - راوندی، همان جا، ص ۲۷۷.
- ۱۸۷ - راوندی، همان جا، ص ۳۶۵.
- ۱۸۸ - راوندی، همان جا، ص ۱۵۹ بجلو، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۵۴ بجلو، ۲۶۴.
- ۱۸۹ - راوندی، همان جا، ص ۲۵۹ بجلو.
- ۱۹۰ - نظام الملک، سیاستنامه (ب ۱۵)، ص ۱۳.
- ۱۹۱ - نظام الملک، همان جا، ص ۱۳ بجلو.
- ۱۹۲ - راوندی، همان جا، ص ۱۳۱.
- ۱۹۳ - نظام الملک، همان جا، ص ۱۸۲.
- ۱۹۴ - نظام الملک، همان جا، ص ۱۸۷.
- ۱۹۵ - راوندی، همان جا، ص ۹۷.
- ۱۹۶ - راوندی، همان جا، ص ۱۲۹.
- ۱۹۷ - نظام الملک، همان جا، ص ۳۷۳.
- ۱۹۸ - نظام الملک، همان جا، ص ۵۶ بجلو.
- ۱۹۹ - نظام الملک، همان جا، ص ۱۸۲: «و از تنگباری پادشاه کارهای مردمان فرو بسته شود، و مفسدان دلیر گردند، و احوالها پوشیده ماند، و لشکر آزرده شود، و رعیت در رنج افتند.»
- ۲۰۰ - تاریخ سیستان (ب ۱۸)، ص ۳۷۸ بجلو.
- ۲۰۱ - جوبینی، تاریخ جهانگشای (ج ۵۶)، ۱، ۲۱۳، ۳، ص ۴۶ و غیره؛ رشیدالدین، جامع التواریخ (ج ۵۷)، ص ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۸۱، ۸۹۱، ۸۹۶ و غیره؛ قاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۵۴ و غیره. در تاریخ جهانگشای و جامع التواریخ بیشتر یگیشمیشی و در تاریخ اولجایتو بیشتر اولجامیشی بکار رفته است.
- ۲۰۲ - جوبینی، همان جا، ۱، ص ۱۷۲؛ رشیدالدین، همان جا، ص ۵۴۳، ۸۶۸، ۸۶۹.
- ۲۰۳ - در آغاز بیروت اصلی محل تختگاه چنگیز بود و بر طبق رسم مغول بیروت اصلی به پسر کوچکتر می رسید. نگاه کنید به: رشید الدین، همان جا، ص ۴۵۳، ۵۵۸.
- ۲۰۴ - در جامع التواریخ، ص ۵۶۸ تاریخ این واقعه ربیع الآخر ۶۴۳ ثبت شده است که برابر ماه اوت/میتامبر ۱۲۴۵ می گردد.
- ۲۰۵ - جوبینی، همان جا، ۱، ص ۲۰۵ بجلو؛ رشیدالدین، همان جا، ص ۵۶۸.
- ۲۰۶ - کارپینی، سفرنامه (ج ۶۱)، کتاب نهم، بخش هشتم، بند سوم و بخش چهاردهم، بند هشتم. یک کشیش لهستانی بنام Benedict که از همراهان کارپینی بود این رقم را پنج هزار تن حلس زده است. نگاه کنید به: کارپینی، همان جا، Nachirag 6.
- ۲۰۷ - جوبینی، همان جا، ۱، ص ۱۴۷.
- ۲۰۸ - کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش هشتم، بند دوم. رنگ این جامه ها را هر گزارشگری به نوعی نوشته است. نگاه کنید به توضیح مترجم آلمانی سفرنامه کارپینی در همان صفحه.
- ۲۰۹ - رشید الدین، همان جا، ص ۵۶۹. و نیز نگاه کنید به: جوبینی، همان جا، ۱، ص ۴۳ بجلو؛ بناکی، تاریخ بناکی (ج ۵۱)، ص ۳۹۹.
- ۲۱۰ - کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش هشتم، بند چهارم؛ جوبینی، همان جا، ۳، ص ۲۹؛ رشید الدین، همان جا، ص ۵۸۵.
- ۲۱۱ - رشید الدین، همان جا، ص ۴۵۳ می نویسد که در مراسم به تخت نشاندن اوگتای قاآن عموی او نیز کمر خان را گرفته بود.

- ۲۱۲- جوبنی، همان جا، ۳، ص ۲۱.
- ۲۱۳- کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش نهم، بند چهارم.
- ۲۱۴- کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش دوازدهم، بند پنجم؛ جوبنی، همان جا، ۱، ص ۱۴۶ بجلو، ۳۰۳ بجلو، ۳، ص ۲۹ بجلو؛ رشید الدین، همان جا، ص ۲۹۲، ۳۰۷، ۴۵۲ بجلو، ۵۴۲، ۵۶۷ بجلو، ۵۸۴ بجلو، ۶۶۰، ۸۰۷.
- ۲۱۵- جوبنی، همان جا، ۱، ص ۱۴۹؛ رشید الدین، همان جا، ص ۴۵۴.
- ۲۱۶- رشید الدین، همان جا، ص ۸۹۱، ۸۹۳، ۸۹۶، ۹۰۲، ۹۱۵؛ کارپینی، همان جا، کتاب سوم، بخش سوم، بند سوم.
- ۲۱۷- رشید الدین، همان جا، ص ۸۷۴، ۸۸۰.
- ۲۱۸- رشید الدین، همان جا، ص ۹۵۸.
- ۲۱۹- کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش هشتم، بند دوم.
- ۲۲۰- رشید الدین، همان جا، ص ۵۴۳.
- ۲۲۱- رشید الدین، همان جا، ص ۵۴۳.
- ۲۲۲- رشید الدین، همان جا، ص ۵۴۶.
- ۲۲۳- جوبنی، همان جا، ۲، ص ۲۵۸، ۲۱۱.
- ۲۲۴- جوبنی، همان جا، ۲، ص ۲۱۱ بجلو، ۲۵۸ بجلو؛ رشید الدین، همان جا، ص ۵۴۶ بجلو، ۹۰۸، ۹۱۹، ۱۰۶۵ بجلو؛ قاشانی، تاریخ اولجاتیو (ج ۵۸)، ص ۱۲۴.
- ۲۲۵- کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش دوازدهم، بند پنجم.
- ۲۲۶- از میان آتش گذشتن برای پاک شدن از گناهان بود. چون بنا بر عقاید مغولان آتش پاک سازنده بود. نگاه کنید به: کارپینی، همان جا، کتاب سوم، بخش دوم و بخش سوم، بند دوم و بخش پنجم، بند دوم؛ قاشانی، همان جا، ص ۹۸ بجلو.
- ۲۲۷- کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش هشتم، بند یکم و بخش سیزدهم، بند ششم.
- ۲۲۸- کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش نهم، بند چهارم.
- ۲۲۹- جوبنی، همان جا، ۳، ص ۱۰۱. و نیز نگاه کنید به ص ۹۸.
- ۲۳۰- کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش سیزدهم، بند ششم. و نیز نگاه کنید به: ابن بطوطه، نطفة النظار (ج ۶۰)، ۲، ص ۳۸۳ بجلو.
- ۲۳۱- ابن بطوطه، همان جا، ۲، ص ۴۰۶. جوبنی و رشید الدین نیز در شرح بارخانهای مغول فراوان از نشستن خان بر چهارپا نشیمن سخن گفته اند. ابن بطوطه، همان جا، ۲، ص ۴۰۶؛ جوبنی، همان جا، ۱، ص ۱۴۷، ۲۰۸، ۳، ص ۳۱؛ رشید الدین، همان جا، ص ۵۸۵.
- ۲۳۲- کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش سیزدهم، بند ششم و بخش چهاردهم، بند هشتم و همان جا، Nachtrag 7., 8. و نیز ابن بطوطه، همان جا، ۲، ص ۳۸۷ بجلو، ۴۰۶.
- ۲۳۳- نگاه کنید به: جوبنی، همان جا، تصویر ص ۱۴۷ و ۲۲۲، تصویر ص ۲۵۱، ۳، تصویر ۱۰۱.
- ۲۳۴- کارپینی، همان جا، کتاب سوم، بخش دوم، کتاب نهم، بخش دوازدهم، بند پنجم.
- ۲۳۵- کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش دوازدهم، بند پنجم؛ ابن بطوطه، همان جا، ۲، ص ۳۴۶.
- ۲۳۶- کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش چهاردهم، بند نهم و دهم.
- ۲۳۷- کارپینی، همان جا، کتاب نهم، بخش پانزدهم، بند یازدهم و دوازدهم.
- ۲۳۸- رشید الدین، همان جا، ص ۹۰۳؛ بنا کتی، همان جا، ص ۴۵۴.

- ۲۳۹- رشید الدین، همان جا، ص ۹۱۸.
- ۲۴۰- قاشانی، همان جا، ص ۹۳ بجلو؛ بناکتی، همان جا، ص ۴۶۶، بیت ۱۶ و ص ۴۶۸، بیت ۵.
- ۲۴۱- برطبق بناکتی، همان جا، ص ۴۵۶ در ۲۸ ذی الحجه (برابر ۸ نوامبر).
- ۲۴۲- رشید الدین، همان جا، ص ۹۱۴، ۹۱۶.
- ۲۴۳- قاشانی، همان جا، ص ۹۵ بجلو.
- ۲۴۴- رشید الدین، همان جا، ص ۹۴۷ بجلو؛ بناکتی، همان جا، ص ۴۶۴ بجلو.
- ۲۴۵- قاشانی، همان جا، ص ۴۵ بجلو، ۱۳۳.
- ۲۴۶- قاشانی، همان جا، ص ۴۸.
- ۲۴۷- کلاویخو، سفرنامه، (د ۶۸)، ص ۲۰۶ بجلو، ۲۳۷ بجلو.
- ۲۴۸- کلاویخو، همان جا، ص ۲۴۰. معنی اصلی سرابده گویا «دیوار پرده ای» است، چون یک معنی سرا در فارسی «دیوار» است. ولی معمولاً در زبان فارسی سرابده مرکب از چند چادر است که به یکدیگر راه دارند و خروگاه جایی بود که در آن سرابده شاه و بزرگان و چادر سربازان را برپا می کردند.
- ۲۴۹- کلاویخو، همان جا، ص ۲۴۳.
- ۲۵۰- کلاویخو، همان جا، ص ۲۲۰.
- ۲۵۱- کلاویخو، همان جا، ص ۲۲۸.
- ۲۵۲- کلاویخو، همان جا، ص ۲۲۸، ۲۶۹ بجلو.
- ۲۵۳- کلاویخو، همان جا، ص ۲۴۱، ۲۶۹.
- ۲۵۴- کلاویخو، همان جا، ص ۲۷۰.
- ۲۵۵- ابوطالب حسینی، نزوات تیموری (د ۶۷)، ص ۳۲۶ بجلو.
- ۲۵۶- کلاویخو، همان جا، ص ۲۵۸ بجلو، ۲۷۵.
- ۲۵۷- کلاویخو، همان جا، ص ۲۴۴ بجلو، ۲۶۸.
- ۲۵۸- کلاویخو، همان جا، ص ۲۳۵، ۲۷۹ بجلو. و نیز نگاه کنید به: کمال الدین عبدالرزاق، مطلع سعدی (د ۶۵)، ص ۱۱۷ بجلو.
- ۲۵۹- کلاویخو، همان جا، ص ۱۵۹، ۳۲۷ بجلو.
- ۲۶۰- کلاویخو، همان جا، ص ۲۴۴.
- ۲۶۱- کلاویخو، همان جا، ص ۱۶۸، ۲۱۸.
- ۲۶۲- کلاویخو، همان جا، ص ۲۱۷.
- ۲۶۳- کلاویخو، همان جا، ص ۲۵۳.
- ۲۶۴- کلاویخو، همان جا، ص ۲۸۲.
- ۲۶۵- کلاویخو، همان جا، ص ۲۸۳ بجلو.
- ۲۶۶- کلاویخو، همان جا، ص ۲۴۳.
- ۲۶۷- کلاویخو، همان جا، ص ۲۱۹.
- ۲۶۸- کلاویخو، همان جا، ص ۲۱۹ بجلو، ۲۵۳ بجلو، ۲۶۱ بجلو.
- ۲۶۹- کلاویخو، همان جا، ص ۱۸۷، ۲۰۳، ۳۱۰.
- ۲۷۰- کلاویخو، همان جا، ص ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۱ بجلو، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۴ بجلو، ۱۹۸، ۲۱۷، ۲۰۳.
- ۲۷۱- کلاویخو، همان جا، ص ۱۷۵.

- ۲۷۲- کلاویخو، همان جا، ص ۲۳۲، ۲۴۴.
- ۲۷۳- کلاویخو، همان جا، ص ۳۲۱ بجلو، ۳۲۸.
- ۲۷۴- کاریپی، سفرنامه، (ج ۶۱)، کتاب نهم، بخش شانزدهم، بند سیزدهم.
- ۲۷۵- بیتهی، تاریخ، (ب ۱۳)، ص ۴۵۱.
- ۲۷۶- عالم آرای صفوی (هـ ۶۹)، ص ۵۹۳؛ روملو، احسن التواریخ (هـ ۷۰)، ص ۴۸۴، ۴۸۷؛ قاضی احمد قس، خلاصه التواریخ (هـ ۷۱)، ص ۸۵، ۸۶، ۹۹.
- ۲۷۷- روملو، همان جا، ص ۴۸۲.
- ۲۷۸- قاضی احمد قس، همان جا، ص ۸۸.
- ۲۷۹- قاضی احمد قس، همان جا، ص ۹۲.
- ۲۸۰- روملو، همان جا، ص ۴۸۲.
- ۲۸۱- عالم آرای صفوی، ص ۴۷۰.
- ۲۸۲- قاضی احمد قس، همان جا، ص ۶۳.
- ۲۸۳- آله آریوس، سفرنامه (۷۵هـ)، ص ۱۳۰ بجلو؛ تاورنیه، سفرنامه (۷۴هـ)، ص ۱۲۳ بجلو؛ کمپفر، سفرنامه (۷۶هـ)، ص ۲۰۶ بجلو؛ ۲۵۲ بجلو.
- ۲۸۴- تاورنیه، همان جا، ص ۱۲۳.
- ۲۸۵- آله آریوس، همان جا، ص ۱۳۲؛ کمپفر، همان جا، ص ۲۵۸ بجلو.
- ۲۸۶- کمپفر، همان جا، ص ۳۸، ۵۴؛ عالم آرای صفوی، ص ۳۳۹، ۴۴۹.
- ۲۸۷- کمپفر، همان جا، ص ۲۵۹.
- ۲۸۸- مستوفی الممالک، دستور الملوک، (هـ ۷۲)، ص ۶۷.
- ۲۸۹- نگاه کنید به: مستوفی الممالک، همان جا، زیر هریک از مشاغل بالا. ولی ترتیبی که کمپفر، همان جا، ص ۲۵۹ بجلو، آورده است با ترتیب بالا فرق دارد.
- ۲۹۰- مستوفی الممالک، همان جا، ص ۴۰ بجلو.
- ۲۹۱- مستوفی الممالک، همان جا، بیشتر صفحه ها؛ کمپفر، همان جا، ص ۶۳.
- ۲۹۲- مستوفی الممالک، همان جا، ص ۵۱؛ تذکرة الملوک (هـ ۷۳)، ص ۱۳؛ کمپفر، همان جا، ص ۱۰۵ بجلو، ۲۶۳.
- ۲۹۳- کمپفر، همان جا، ص ۲۶۳.
- ۲۹۴- مستوفی الممالک، همان جا، ص ۹۹.
- ۲۹۵- مستوفی الممالک، همان جا، ۸۴؛ کمپفر، همان جا، ص ۲۷۸.
- ۲۹۶- کمپفر، همان جا، ص ۲۶۳.
- ۲۹۷- کمپفر، همان جا، ص ۲۵۷.
- ۲۹۸- کمپفر، همان جا، ص ۲۵۵ بجلو.
- ۲۹۹- این اصطلاحات در آثار این دوره فراوان آمده است. ونیز نگاه کنید به: کمپفر، همان جا، ص ۲۴۶.
- ۳۰۰- آله آریوس، همان جا، ص ۱۳۳ بجلو؛ تاورنیه، همان جا، ص ۱۳۲ بجلو؛ کمپفر، همان جا، ص ۲۴، ۱۰۵ بجلو، ۲۶۴؛ مستوفی الممالک، همان جا، ص ۵۱ بجلو؛ تذکرة الملوک، ص ۱۳ بجلو؛ آله آریوس گمان کرده است که گرفتن بازوی بارخواه نوعی تفتیش بدنی از او بود.
- ۳۰۱- کمپفر، همان جا، ص ۲۴۷ بجلو؛ مستوفی الممالک، همان جا، ص ۹۹.
- ۳۰۲- قاضی احمد قس، همان جا، ص ۹۰ بجلو؛ عالم آرای صفوی، ص ۳۳۶ بجلو، ۴۴۹.

- ۳۰۳ - عالم آرای صفوی، ص ۴۷۰
- ۳۰۴ - مستوفی الممالک، همان جا، ص ۴۴۶ تذکرة الملوك، ص ۱۴؛ کمپفر، همان جا، ص ۴۱؛ آله آریوس، همان جا، ص ۱۳۶.
- ۳۰۵ - کمپفر، همان جا، ص ۲۴.
- ۳۰۶ - نگاه کنیده: تاورنیه، همان جا، ص ۱۳۰؛ کمپفر، همان جا، ص ۲۷۱.
- ۳۰۷ - عالم آرای صفوی، ص ۴۴۹؛ مستوفی الممالک، همان جا، ص ۵۱؛ بجلو: کمپفر، همان جا، ص ۲۷۶؛ بجلو.
- ۳۰۸ - مستوفی الممالک، همان جا، ص ۵۲؛ تذکرة الملوك، ص ۱۴، ۱۶؛ تاورنیه، همان جا، ص ۱۴۶؛ کمپفر، همان جا، ص ۱۰۶.
- ۳۰۹ - کمپفر، همان جا، ص ۶۶؛ بجلو.
- ۳۱۰ - به زبان پهلوی رساله کوچکی با عنوان خسرو و ریدک هست که در آن خسرو اتوشروان جوانی را که می خواهد اسوار گردد در رشته های گوناگون می آزماید. ثمالی، غرر (ب ۲۹)، ص ۷۰۵؛ بجلو، نگارشی دیگر از همین رساله را آورده است.
- ۳۱۱ - کمپفر، همان جا، ص ۲۷۴؛ بجلو.
- ۳۱۲ - آله آریوس، همان جا، ص ۱۳۴؛ بجلو؛ کمپفر، همان جا، ص ۵۸، ۵۶، ۲۷۷.
- ۳۱۳ - پیش از این دیدیم که در دربار خلیفه نیز تالار بار را صحن السلام و دارالسلام می گفتند. در ایران نیز اصطلاح سلام بکار می رفت. برای نمونه چند جا در تاریخ پهلوی (ب ۱۳): و امیر بر تخت نشسته بود و بار داده بود و اولیا و حشم نشسته بودند و ایستاده. و رسول را به جایگاه نیکو فرود آوردند و پیش بردند. سخت به رسم پیش آمد و دستبوس کرد و پیش تخت بنشانندش. چون بنشست از امیر المؤمنین سلام کرد و دعای نیکو پیوست و امیر مسعود جواب ملکانه داد (ص ۵۲)؛ و رسم این بود که روز آدینه احمد پگاه تر باز گردد و همگنان به سلام وی روند (ص ۴۱۱)؛ و روز آدینه قائد به سلام خوارزمشاه آمد و مست بود و تاسزاها گفت و تهدیدها کرد (ص ۴۲۴).
- ولی در همه این مثالها سلام به معنی «درد و تهنیت» است و نه به معنی «بار» که دارای تشریفات ویژه بود. این که آیین اسلام را پیش از دوره قاجار هم به معنی بار بکار می برده اند یا نه، بر من روشن نیست. بدیخانه بسیاری از کتابهای فارسی فهرست نامهای خاص را هم ندارند، چه رسد به فهرست واژه ها و فرهنگ موضوعی. و یا اگر دارند شماره صفحه را نداده اند. لغتنامه دهخدا هم که می توانست کمک بزرگی به ما بکند شماره صفحه را بدست نداده است. در نتیجه برای پی بردن به یک مطلب کوچک باید دهها کتاب را از آغاز تا به انجام خواند.
- ۳۱۴ - مخیر السلطنه، خاطرات و خطرات (و ۷۷)، ص ۱۲۱؛ بجلو؛ پلاک، سفرنامه (و ۷۸)، ص ۳۷۹؛ بجلو؛ اوین، سفرنامه (و ۷۹)، ص ۱۳۳؛ بجلو؛ میرزا، سفرنامه (و ۸۰)، ص ۲۳۱؛ بجلو.

کتابنامه

الف (مآخذ بخش ۱):

1. E. F. Schmidt, *Persepolis I*, Chicago 1953, pp. 162 ff.
2. R. Ghirshman, *Persia. From the origins to Alexander Great*, London 1964, fig. 160 - 165, 246, 254, 255.
3. W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin 1969, pp. 63 ff.
4. G. Walser, *Audienz beim persischen Grosskönig*, Zürich 1965.

5. A. Wiedersich, *Prosopographie der Griechen beim Perserkönige*, Diss., Breslau 1922.
6. A. Erman, *Die Literatur der Agypter*, Leipzig 1923, pp. 53 ff.
7. W. von Soden, *Herrscher im alten Orient*, Berlin 1954, pp. 90 ff.
8. A. Parrot, *Assur, Die mesopotamische Kunst vom 13. vorchristlichen Jahrhundert bis zum Tode Alexanders des Grossen*, München 1961, fig. 112, 113, 115, 116, 117.

ب (مآخذ پخشهای ۲-۱۰):

- ۹- بهرام چوین از ترجمه تاریخ طبری، بتصحیح ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۴۷.
- ۱۰- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، بتصحیح ژول مول، ۷-۱، پاریس ۱۸۷۸ (تهران ۱۹۷۷).
- ۱۱- ابوریحان بیرونی، التقییم، بتصحیح جلال الدین همای، تهران ۱۳۱۶.
- ۱۲- ابوسعید عبدالحی گردیزی، زین الاخبار، بتصحیح عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۴۷.
- ۱۳- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، بتصحیح علی اکبر قیاض، چاپ دوم، مشهد ۱۳۵۰.
- ۱۴- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر قابوستانه، بتصحیح غلامحسین یوسفی، تهران ۱۳۵۲.
- ۱۵- نظام الملک طوسی، سیاستنامه، بتصحیح جعفر شام تهران ۱۳۴۸.
- ۱۶- ابن بلخی، فارستانه، بتصحیح گ. لسترچ ور. آ. نیکلسن، کمبریج ۱۹۲۱ (۱۹۶۸).
- ۱۷- ابوالشرف جرجی قادقانی، ترجمه تاریخ بیهقی، بتصحیح جعفر شام تهران ۲۵۳۷.
- ۱۸- تاریخ سیستان (مؤلف ناشناس)، بتصحیح محمد تقی بهان تهران ۱۳۱۴.
- ۱۹- محمد راوندی، راحة الصدور و آية التور، بتصحیح محمد اقبال، لندن ۱۹۲۱.
- ۲۰- خواندمیر، حبیب السیر، چاپ تهران ۱۳۵۲.
- ۲۱- ابوجعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، بتصحیح م. ج. دخیوه، ۱-۱۵، لندن ۱۸۷۹-۱۹۰۱.
- ترجمه فارسی: محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱-۱۵، تهران ۱۳۵۲-۱۳۵۴.
- صادق نشأت، تاریخ الرسل والملوک (پخش ایران)، تهران ۱۳۵۱.
- ۲۲- هلال القابی، رسوم دارالخلافه، بتصحیح م. عواد، بغداد ۱۹۶۴.
- ترجمه فارسی: ابوالحسن هلال بن محسن صابی، رسوم دارالخلافه، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران ۱۳۴۶.
- ۲۳- جاحظ، رسائل، بتصحیح ع. م. هارون، قاهره ۱۹۶۵.
- Gāhiz, *Le Livre de la Couronne*, trad. par Ch. Pellat, Paris 1954.
- ۲۴- جاحظ، کتاب التاج، بتصحیح احمد زکی پاشا، قاهره ۱۹۱۴.
- ۲۵- ابن مسکویه، تجارب الامم، بتصحیح H. F. Amedroz، قاهره ۱۹۱۴-۱۹۱۶.
- ۲۶- مسعودی، التنبیه والاشراف، بتصحیح عبدالله اسماعیل القضاوی، قاهره ۱۹۳۸.
- ترجمه فارسی: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران ۱۳۴۹.
- ۲۷- مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر، بتصحیح C. Pellat، ۱-۵، بیروت ۱۹۶۶-۱۹۷۴.
- ترجمه فارسی: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱-۲، تهران ۱۳۴۴ و ۱۳۴۷.
- ۲۸- حمزة بن الحسن اصفهانی، کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانباء، چاپ کاویانی، برلین، بدون تاریخ چاپ.
- ترجمه فارسی: حمزة بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شام تهران ۱۳۴۶.
- ۲۹- ابی منصور الثعالی، تاریخ غرر السیر، بتصحیح ه. ژنتبرگ (با ترجمه فرانسه)، پاریس ۱۹۰۰ (تهران ۱۹۶۳).

- ترجمه فارسی: ابومنصور عبدالملک الثمالی، شاهنامه ثمالی، ترجمه محمد هدایت، تهران ۱۳۲۸.
۳۰. ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه عن القرون الخالیه، تصحیح E. Sachau، لایپزیگ ۱۸۷۸ (بغداد ۱۹۲۳).
- ترجمه فارسی: ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، ترجمه اکبر دانا مرشت، تهران ۱۳۲۱.
۳۱. عبدالرحمن ابوالفرج ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك والامم، حیدرآباد ۱۳۵۷ هجری.
۳۲. ابن الاثیر، کتاب الکامل، تصحیح C.J. Tornberg، لیدن ۱۸۵۱-۱۸۷۶، چاپ جدید بیروت ۱۹۶۵.
- ترجمه فارسی: اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران ۱۳۴۹.
۳۳. شهاب الدین یاقوت، معجم الادباء، تصحیح D.S. Morgobioouth، لیدن ۱۹۰۷-۱۹۳۱.
۳۴. طهیرالدین ابوشجاع الروذراوری، ذیل قجارب الامم، تصحیح H.F. Amedroz، قاهره ۱۹۱۴-۱۹۱۶.
۳۵. فتح بن علی بن محمد بنداری اصفهانی، تواریخ آل ملجوق، تصحیح M.Th. Houtsma، لیدن ۱۸۸۹.
36. Kārname. *The Kārname i Artakhshir i Papakan*. Ed. D.D.P. Sanjana, Bombay 1896.
- ترجمه فارسی: کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه صادق هدایت، تهران ۱۳۳۲.
- کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران ۱۳۵۴.
37. P.E. Schramm, *Kaiser, Rom und Renovatio*, I-II, Leipzig/Berlin 1929.
38. Th. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden*, Leyden 1878 (Graz 1973).
- ترجمه فارسی: تئودور نولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها، ترجمه عباس زریاب، تهران ۱۳۵۸.
39. Th. Nöldeke, *Aufsätze zur persischen Geschichte*, Leipzig 1887. (Graz 1974).
40. F. Wolff, *Glossar zu Firdosis Shahname*, Berlin 1935 (Hildesheim 1965).
41. A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhagen 1944.
- ترجمه فارسی: آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، چاپ چهارم ۱۳۵۱.
42. R. Ghirshman, *Iran. Parthians and Sassanians*, London 1962.
43. A. von Kremer, *Culturgeschichte des Orients II*, Wien 1877.
44. B. Spuler, *Iran in früh-islamischer Zeit*, Wiesbaden 1952, pp. 344 ff. 363 ff.
- ترجمه فارسی: برتولد اشپولر، تاریخ ایران، ترجمه جواد فلاطوری، تهران ۱۳۴۹.
45. H. Busse, *Chalif und Grosskönig*, Beirut 1969, pp. 203-222.
46. H. Busse, "Thron, Kosmos und Lebensbaum im Schāhnāme," in: *Festgabe deutscher Iranisten zur 2500 Jahrfeier Irans*, Stuttgart 1971, pp. 8 ff.
47. E. Yar-Shater, "La Persia nel Medioevo," *Accademia Nauzionale dei Lincei*, Quaderno 160, Rom 1971, pp. 517 ff.
48. K. Schippmann, *Grundzüge der parthischen Geschichte*, Darmstadt 1980, pp. 74 ff.
49. A. Alföldi, "Die Geschichte des Throntabernakels," in: *La Nouvelle Clio*, 1949-50, pp. 536-66.
50. A. Alföldi, "Die Ausgestaltung des monarchischen Zeremoniells am Römischen Kaiserhof," *Römische Mitteilungen* 49, 1934, pp. 1-118.
51. A. Alföldi, "Insignien und Tracht der Römischen Kaiser," *Römische Mitteilungen* 50, 1935, pp. 1-171.
52. G. Widengren, *Die Religionen Irans*, Stuttgart 1965.
53. Dandamaev-Pohl, *Persien unter den ersten Achämeniden*, Wiesbaden 1976.
54. J. Sauvaget, *La mosquée omeyyade de Médine*, Paris 1917.
55. J. Ch. Bürgel, *Die Hofkorrespondenz 'Adud ad-Daulas*, Wiesbaden 1965.

- ۵۶ - علاءالدین عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد قزوینی، انتشارات موقوفات گیپ ددد، ۱-۳، لندن و لندن ۱۹۰۶-۱۹۳۷.
- ۵۷ - رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، تصحیح بهمن کریمی، ۱-۲، تهران ۱۳۳۸.
- ۵۸ - ابوالقاسم عبدالله بن القاشانی، تاریخ اولجایتو، تصحیح مهین قمبلی، تهران ۱۳۴۸.
- ۵۹ - فخرالدین ابوسلیمان داود الیناکی، تاریخ بناکی، تصحیح جعفر شمار، تهران ۱۳۴۸.
- ۶۰ - ابن بطوطه، تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار، پاریس ۱۸۵۴.
- Voyages d'Ibn Batoutah, Texte arab, accomp. d'une trad par C. Defrémery et B.R. Sanguinetti, II, Paris 1854.*
61. Johann de Plano Carpini, *Geschichte der Mongolen und Reisebericht 1245-47*, Übersetzt und erläutert von F. Risch, Leipzig 1930. ترجمه آلمانی
- Ch. R. Beazley, *The text and versions of John de Plano Carpini and William de Rubruquis*, London 1903. ترجمه انگلیسی
- ترجمه فارسی از راه ترجمه فرانسه: سفرنامه پلان کارین، ترجمه ولی الله شادان، تهران ۱۳۶۳.
62. F. Risch, *Wilhelm von Rubruck: Reise zu den Mongolen 1253-55*, Leipzig 1934.
63. G. Doerfer, *Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen*, 1963, (I, Absch. 50. (در باره بار در میان مغول).
64. B. Spuler, *Die Mongolen in Iran*, 2. Ed., Berlin 1968, pp. 261 ff.

د (مآخذ بخش ۱۲):

- ۶۵ - کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی، مطلع معبدین و مجمع بحرین، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۵۳.
66. Hafiz Abru, *A Persian Embassy to China (From Zobdat al-Tawārīk)*. Translated by K.M. Maitra, New York 1970 (pp. 19 ff., 50 ff., 66 ff. (در باره بار در دربار ختای و چین).
67. Abū Tāleb Hosowynī-ye Torbatī, *Tozūkāt-e Tūmūrī: Institutes, Political and Military*. Translated by Major Davy. Published by J. White, Oxford 1783 (Teheran 1343).
- ابوطالب حسینی تربتی، تزوکات تیموری، تهران ۱۳۴۳.
68. Clavijo, *Embassy to Tamerlane (1403-1406)*. Translated from the Spanish by G. LeStrange, London 1928.
- ترجمه فارسی: کلاویخو، سفرنامه، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران ۱۳۳۷.

هـ (مآخذ بخش ۱۳):

- ۶۹ - عالم آرای صفوی، تصحیح یدالله شکری، تهران ۱۳۵۰.
- ۷۰ - حسن روملو، احسن التواریخ، تصحیح C. N. Seddon، بازدا ۱۹۳۱.
- (جلد دوم ترجمه انگلیسی است).
- ۷۱ - قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، تصحیح و ترجمه آلمانی هـ. مولر، و یسبادن ۱۹۶۴.
- Die Chronik Hulāyat at-Tawārīh des Qāzī Aḥmad Qumī*. Herausg. und Übersetzt von H. Müller, Wiesbaden 1964.
- ۷۲ - محمد رفیع انصاری مستوفی الممالک، دستور الملوک، تصحیح محمد تقی دانش پژوه، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۵ و ۶ سال ۱۶.
73. *Tadkerat al-mohūk*, a Manual of Safavid Administration (Circa 1137/1725), tr. V.

Minorsky, GMS, London 1943.

تذكرة الملوك، مؤلف ناشناس، متن فارسی با ترجمه انگلیسی.

74. J. - B. Tavernier, *Voyages en Perse*, Geneva 1970.

ترجمه فارسی: تاورنیه، سفرنامه، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدید نظر حمید شیرانی، اصفهان ۱۳۶۳.

75. Adam Olearius, *Die erste deutsche Expedition nach Persien (1635 - 39)*. Nach der Originalausgabe bearbeitet von H. von Staden, Leipzig 1927.

ترجمه فارسی: آدام اولتاریوس، سفرنامه (بخش ایران)، ترجمه احمد پیهون تهران ۱۳۶۳.

76. Engelbert Kaempfer, *Am Hofe des persischen Großkönigs (1684-85)*, Herausg. von W. Hinz, Tübingen und Basel 1977.

ترجمه فارسی: انگلبرت کمپفر، سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۰.

و(مانند بخش ۱۴):

۷۷ - مهدعلی هدایت مخیرالسلطنه، خاطرات و خطرات، تهران ۱۳۲۹.

78. J.E. Polak, *Persien. Das Land und seine Bewohner*, Leipzig 1865 (Hildesheim/New York 1976).

ترجمه فارسی: پولاک، سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران ۱۳۶۱.

79. Mme C. Serena, *Hommes et Choses en Perse (1877-78)*, Paris 1883.

ترجمه فارسی: مادام کارلا سرنا، آدمها و آیینها در ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران ۱۳۶۲.

80. E. Aubin, *La Perse d'aujourd'hui. Iran-Mésopotamie (1906-07)*, Paris 1908.

ترجمه فارسی: اوزن اوین، ایران امروز، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران ۱۳۶۲.

81. W. Litten, *Persische Flitterwochen*, Berlin 1925.